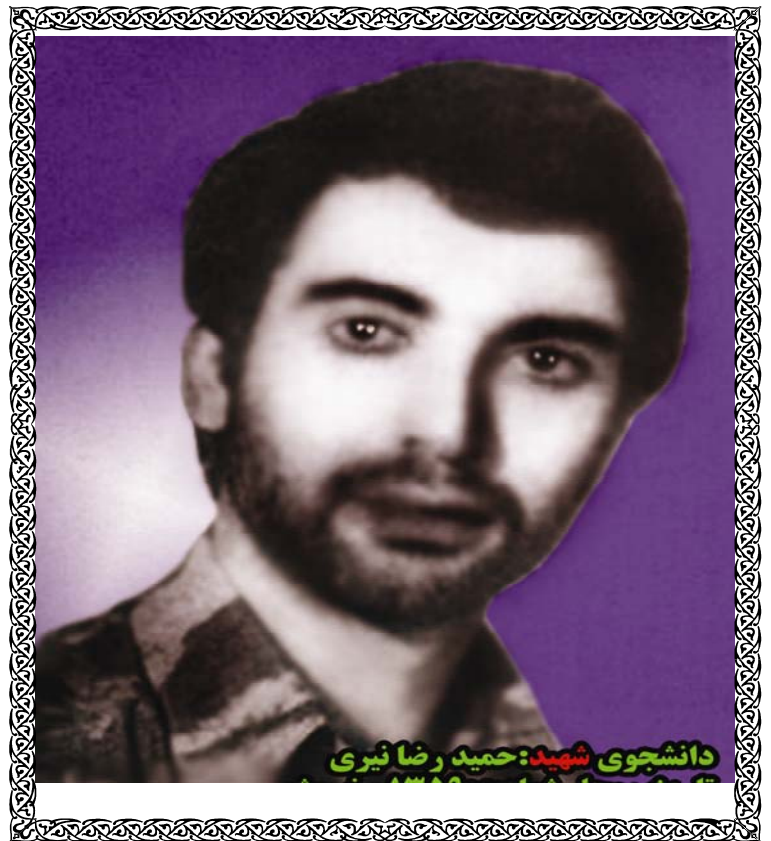


عبدالعظیم یوسفی فرزند محمد حسین ، در سال ۱۳۳۸ در خانواده ای مسلمان در شهر (کرمانشاه) (باختران) دیده به جهان گشوده و در دامان پاک مادر در دوران کودکی طعم تلخ فقر و رنج را چشید . او دانشجوی رشته تحصیلی ریاضی دانشگاه تربیت معلم بود .

محل شهادت (کورموش) سر پل ذهاب و تاریخ شهادت او ۵۹/۷/۱۲ نحوه شهادت : در جبهه حق علیه باطل به وسیله پرتاب خمپاره دشمن.

پس از حمله ناجوانمردانه مزدوران بعثی عراق در سال ۵۹ به میهن اسلامی چون با این توجیه که نیروی به این مفیدی نباید به زودی از دست برود به او اجازه حضور در جبهه را نمی دانند، او برای این که به صورتی گمنام در جبهه حضور پیدا کند به عنوان سرباز عازم منطقه جنگی شد و با بلافاصله در منطقه سرپل ذهاب با مزدوران بعثی به نبرد پرداخت.

آثار خطی شهید از سیر مطالعاتی وسیعش در معارف اسلامی و تحلیل از موقعیت تمام کشورهای مسلمان و اروپایی و انقلابات مختلف و طرحهای استعمارگری در کشورهای جهان سوم توسط امپریالیستها و... به جا مانده است که خود نشانگر روح پویای او معنای حرفهای پر معنای اوست که می گفت مگر می شود مسلمان از وضع مسلمانان دیگر با خبر نشود و به گفته رسول اکرم (ص) کسی که صبح کند و از اوضاع مسلمانان دیگر باخبر نباشد مسلمان نیست .

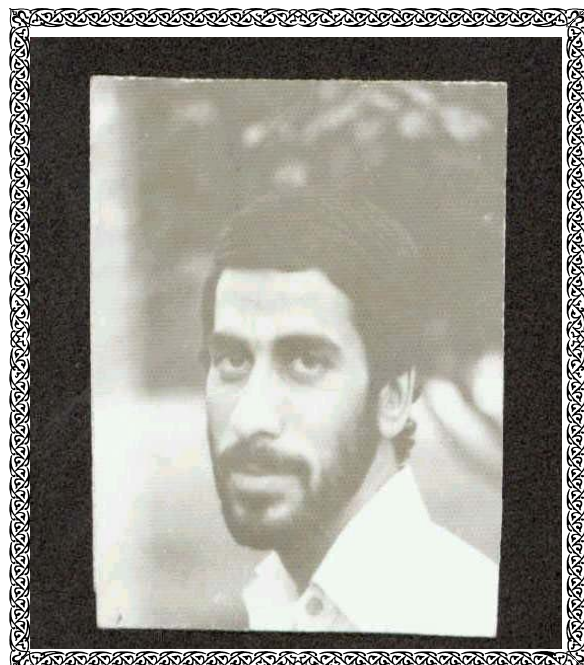


مختصری از زندگینامه شهید:

حمید رضا نیری در سال ۱۳۳۵ در خانواده ای مذهبی و پایبند به اصول اسلامی دیده به جهان گشود. وی پنجمین فرزند خانواده بود. دوران نوجوانی و جوانی خود را در مساجد و هیئت های اسلامی سپری نمود و در دوران انقلاب یکی از برجسته ترین انقلابی محل بوده و در راهپیمائیهها و تظاهرات فعالیتهای چشمگیری داشته است او بعد از اتمام دبیرستان در کنکور شرکت نموده و در رشته دبیری دانشگاه تربیت معلم قبول شد و بعد از پیروزی انقلاب او فعالیتهای زیادی نمود و در آغاز جنگ تحمیلی عازم جبهه های جنگ شد و در تاریخ ۱۶/۱۰/۵۹ در محور آبادان ماهشهر در ایستگاه ۷ آبادان به درجه رفیع شهادت نائل شد یادش گرامی باد .

فعالیتهای شهید :

حمید رضا نیری در بدو پیروزی انقلاب در تسخیر اماکن طاغوتی نیز فعالیت مسلحانه داشت و بعد از انقلاب با توجه به فرمان امام خمینی در کمیته امداد حضرت امام در بخش مستضعفین نیز فعالیت می کرده است و مدتی نیز در منطقه چالکاء ((شمال)) در رابطه با ضد انقلابیون در آن منطقه فعالیت می کرده است و بعد به طور افتخاری طی مدارک موجود از طرف اداره آموزش و پرورش خواستار اعزام به بخش کردستان در رابطه با آموزش جوانان به آن منطقه اعزام گردید بعد از مدتی به خاطر آغاز جنگ و اعزام نمودن مشمولین منقضی ۵۶ به طور خیلی سریع آماده اعزام به جنگ شد و با توجه به گفته های همسنگران فداکاریها و جوانمردانگی او بسیار بوده و در تاریخ ۲۴/۹/۵۹ در منطقه آبادان ماهشهر و به عنوان فرمانده گروهان و به علت نرسیدن مهمات این فرد انقلابی بدرجه رفیع شهادت نائل آمد ولیکن به علت مورد دید بودن منطقه ، پیکر مطهر این شهید در تاریخ ۲۴/۳/۶۰ بدست نیروهای اسلام افتاد و در گلزار شهدای اسلام در بهشت زهرا به خاک سپرده شد . لازم به توضیح می باشد که برادر دیگر ایشان احمد علی نیری دومین شهید از این خانواده می باشد که در تاریخ ۲۷/۱۱/۶۴ در عملیات والفجر (اروند رود) به درجه رفیع شهادت نائل گردیده است .



:

شهید عبدالمحمد طالعی در سال ۱۳۳۱ در شهرستان لار متولد شد. وی پس از گذراندن دوره ابتدائی در دبستان حافظ وارد دبیرستان صحبت لاری شد، پس از اخذ دیپلم در کنکور دانشگاه موفق شد و در سال ۱۳۵۷ در رشته آموزش و پرورش در دانشگاه تربیت معلم به مدت دو سال تحصیل نمود، پس از آن دوره سپاهی را در صفی آباد برازجان به پایان رسانید و از آن پس به شغل آموزگاری پرداخت.

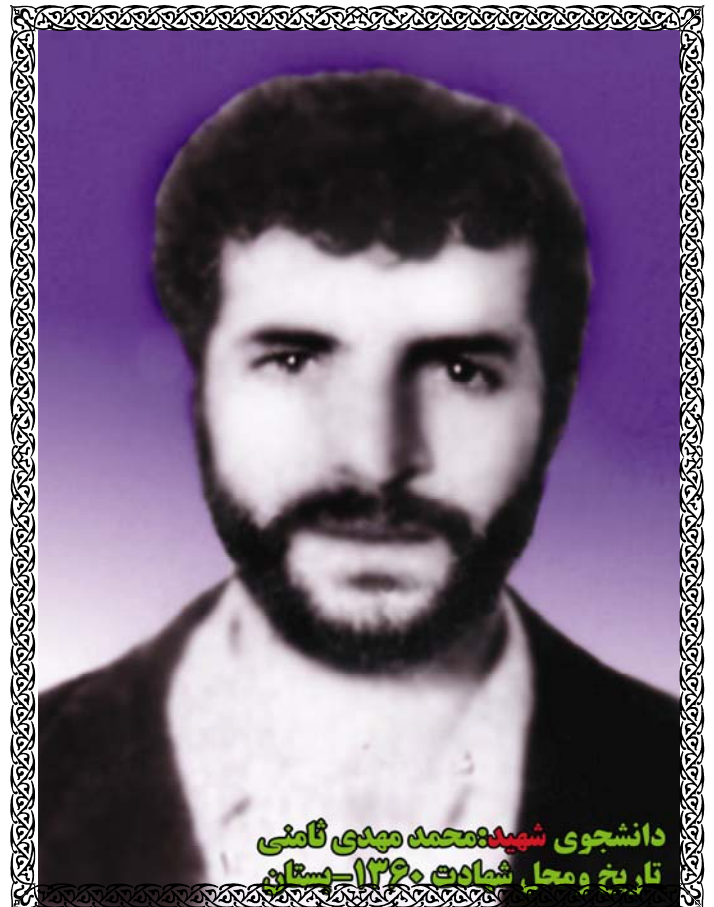
:

شهید عبدالمحمد در شهریور ماه سال ۶۰ پس از یک دوره آموزش در شیراز به سمت معلم راهنما منصوب شد و اکثراً در روستاها دور به سر می برد. پس از فرمان تاریخی امام خمینی که (مسئله جنگ هر چه زودتر یکسره شود) شهید بلافاصله به ندای حسین زمان خمینی بت شکن لبیک گفته و در تاریخ ۶۰/۸/۹ سوم محرم ۱۴۰۲ هـ.ق با گروه بسیج لار توسط سپاه پاسداران به جبهه جنوب اعزام شدند تا این که در دوم صفر ۱۴۰۲ هـ.ق روز یکشنبه ۱۳۶۰/۹/۸ در حمله بستان با نام طریق القدس که امام آن را " فتح الفتوح " نامیدند به خیل شهدای گلگون کفن ایران پیوست.

(كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كَرَهُ لَكُمْ وَ هُوَ كَرَهُ لَكُمْ وَ عَسَىٰ اَنْ تَكْرَهُوْا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ اَنْ تُحِبُّوْا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ)^۱

حکم جهاد برای شما مقرر گردید و حال آن که برای شما ناگوار و مکروه است. لیکن چه بسیار شود که چیزی را ناگوار شمارید ولی به حقیقت خیر و صلاح شما در آن بوده و چه بسیار شود چیزی را دوست دارید در واقع شر و فساد در آن است و خداوند به مصالح امور داناست و شما نمی دانید.

ملت مسلمان، شهیدپرور و مبارز ایران و همشهریان لارستانی؛ بنده کوچکتر از آنم که به شما پیام دهم ولی پیام گفت خداست که بنده به شما هشدار می دهم که حب بعضی چیزها برای شما شر و کراهت بعضی کارها مثل جهاد در راه خدا عامل خیر و نیکبختی و سعادت است. برادران و خواهران مسلمان، آنچه که در جبهه آموختم از جندالله برایتان بازگو می کنم و آن این که اگر می خواهیم مسلمان باشیم و خدا را بشناسیم و از امداد غیبی الهی بهره مند شویم و حضور حضرت مهدی (عج) را حس کنیم آن کلاس همین جبهه های نبرد حق علیه باطل می باشد



شهید محمد مهدی ثامنی در سال ۱۳۳۰ در شهر اراک پا به عرصه وجود گذاشت. بعد از پشت سر گذاشتن دوران متوسطه در سال ۱۳۵۷ در دوره شبانه رشته ریاضی دانشگاه تربیت معلم مشغول به تحصیل شد.

:

۳

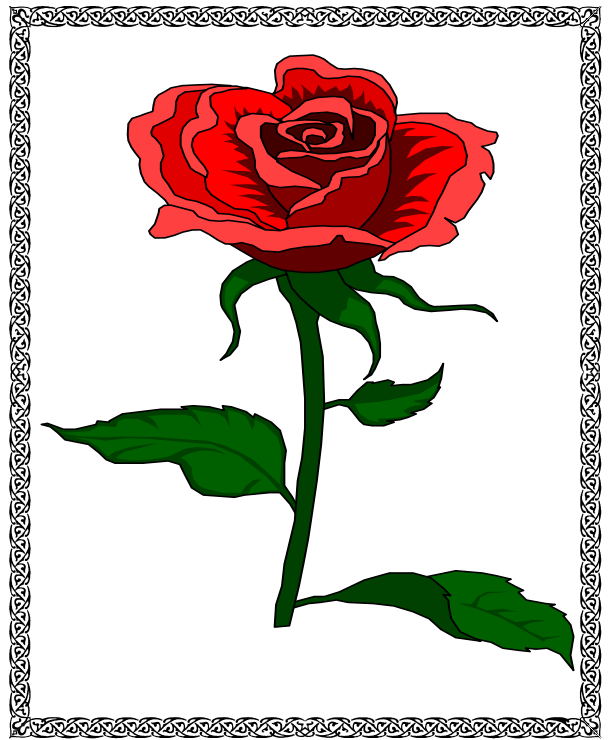
بعد از قبولی در دانشگاه در سال ۱۳۵۷ بلافاصله به انجمن اسلامی پیوست و به گونه ای خستگی ناپذیر ، شب و روز به فعالیت مشغول شد. مهدی از اعضای صدیق و خالص انجمن اسلامی دانشجویان بود

✎

✎

لطف خدا شامل گردید تا در این ماه با عظمت محرم- ماه شهادت- در کنار رزمندگان اسلام با نیروهای کفر جهانی جهاد نمایم، وصیتیم را با سپاس بر خدای بزرگ ، آن خدایی که همه هستی و توانایی و آگاهی ما از اوست- آغاز می نمایم. سپاس بر خدایی که با الطاف بیکرانش پس از قرن‌ها و سال‌ها ظلمت و خفقان، استبداد را محو نابود ساخت و انقلاب اسلامی ، این موهبت الهی را بر ما ارزانی داشت. سپاس بر خدایی که در سرزمین ایران به ما رهبری عطا فرمود که به یقین رهبری های پیامبر گونه اش نشانگر دردهای محرومین جهان و فریادهای رسایش کاخ جباران زمین را به وحشت انداخته است و برای ما همین بس که او یک مو از کوخ نشینان را به همه کاخ نشینان ترجیح می دهد. ای مردم مسلمان که هویت انسانی خود را بازیافته اید، بدانید دشمنان انسانیت و حقیقت لحظه ای از توطئه های گوناگون علیه کیان اسلامی ما غافل نیستند و سخن امام را بیاد بیاورید که می فرماید: ✎ آمریکا به این زودی دست از سر ما بر نمی دارد ✎. و باورمان آید که جهاد مکتبی ما علیه امپریالیسم، صهیونیسم و کمونیسم تا عینیت یافتن آرمان مکتب در سراسر جهان و تا ظهور مصلح جهان، حضرت مهدی(عج) پایان ندارد.

خدایا! توفیقی عطا کن مرگم را شهادت و شهادتم را وسیله رسیدن به بارگاہت برایم قرار ده گرچه لایق آن نیستیم. اما آرزویم و انتظارم دیدار برادران ایمانیم است که به دیدارت شتافته اند.



احمدپور

محمد ابراهیم در ۲۲ آذر ۱۳۳۳ در شهر مذهبی قم متولد شد. پدرش ابوالفضل فرزند ابراهیم و مادرش فرزند روحانی بزرگ عزیزالله علیمردانیان نیاوندی بوده است.

:

بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در پی فرمان امام خمینی (ره) برای تشکیل کمیته‌ها ریاست شورای پنج نفره قریه لادرکه را با اکثریت آراء بعهده گرفت

با شروع جنگ تحمیلی عراق، آغوش گرم خانواده را رها نمود و عازم جبهه‌های جنوب شد. در آنجا پس از مدتی خدمت در ستاد پشتیبانی شوش، از طرف استانداری خوزستان به ریاست شهرداری ماهشهر برگزیده شد در این مدت او بهترین و بیشترین خدمات خود را تقدیم انقلاب نمود بعد از دریافت مدرک دیپلم با معدل بالا در کنکور قبول شد و به دانشگاه تربیت معلم راه یافت و در رشته فیزیک به تحصیل ادامه داد و در حین گذراندن دوران دانشگاه به فعالیتهای مخفیانه و مذهبی می پرداخت، چندین بار توسط ساواک، مورد تهدید قرار گرفت و مدت کوتاهی بازداشت شد و در زندان گذرانید و چون علیه او مدارکی به دست نیامدند آزادش نمودند

:

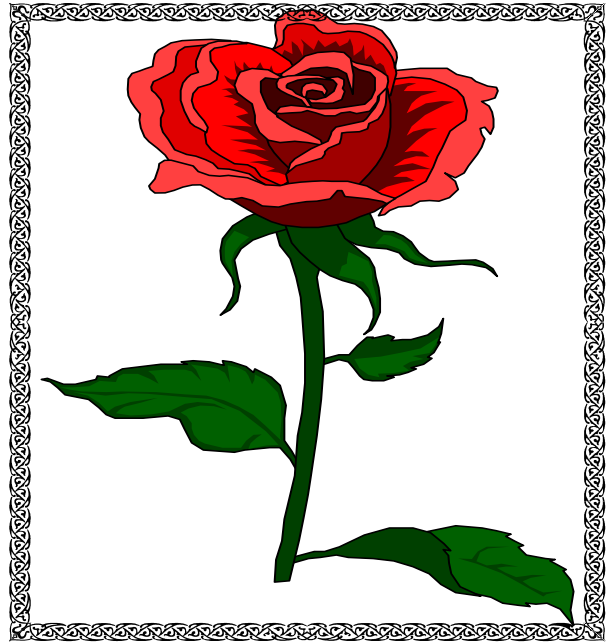
۳

(ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا کانهم بنیان مرصوص)

خداوند کسانی را که در راهش قتال می کنند و چون سد استوار و محکم می باشند دوست می دارد. پس از سلام به تمام خوانندگان این یادداشت بر آن شدم که چند کلمه‌های بنویسم که اگر توفیق شهادت نصیبم شد بدانند که بی هدف در این راه گام برنداشته‌ام. بعد از به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی و تشکیل ارگانه‌های انقلاب دیگر تاب کار کردن در محیط‌های قبلی را نداشتم و به جهاد پیوستم و به عنوان قطره‌ای از موج توفنده جهادگران مشغول خدمت شدم

اما سخنی با همراهمان زندگیم:

پدرم: هر چه داشتم از تربیت صحیح تو و مادرم بود. با تشکر از زحماتتان به شما درود می فرستم و برایتان از خداوند توفیق بیشتر آرزو می کنم. به تربیت بیشتر خواهرانم همت خواهید داشت انشاءالله. مادرم: تو که با تمام زیر و بم‌های زندگی ساختی خدا توفیق و سعادت دنیا را نصیب کند. مواظب باش که امر خدا را در نظر داشته باشی، خدا نیز تو را هدایت خواهد کرد. و از من فقط این را داشته باش، فقط نایب بر حقش امام خمینی را الگو قرار بده



شهید مجتبیٰ ناظم البکا

// :
:

مجتبیٰ در سال ۱۳۳۹ در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. فعالیتش در سالهای بعد از انقلاب به اوج خود رسیده بود. شهید مجتبیٰ دارای سه خواهر و سه برادر بود و او چهارمین فرزند خانواده به حساب می آید او در سال ۱۳۵۹ در رشته جغرافیا دانشگاه تربیت معلم قبول شد و مشغول به تحصیل شد. او در چندین سنگر به فعالیت می پرداخت؛ سنگر دانشگاه، سنگر مدرسه و سپس جبهه های نبرد. و در نهایت در عملیات بیت المقدس در جاده خرمشهر - اهواز در تاریخ ۶۱/۲/۹ به شهادت رسید. راهش پر رهرو باد.

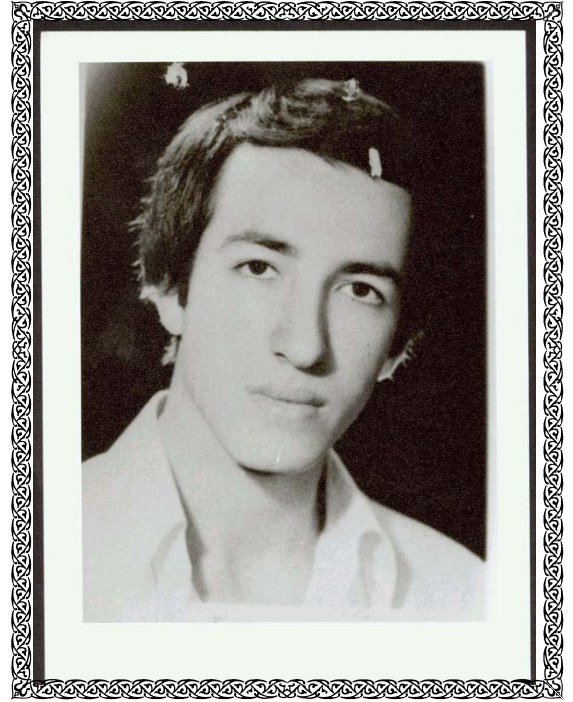
فعالتهای شهید:

مجتبیٰ تلاش می کرد که روحیه معنوی و رعایت احکام اسلامی را در محیط هایی که خود باید الگو باشند حاکم کند. تمامی سعی و کوشش او بر این بود در محیط امور تربیتی محل فعالیت برادران را از خواهران جدا نماید.

:

سفارش می کنم که بعد از مردنم ، به عنوان فرزند کوچک شما ، دست از انقلاب اسلامی ، این میراث خون شهیدان صدیق و این پیر جماران بردارید و از هیچ کوششی در سپردن این نهضت بدست امام عزیزمان (عج) فرو گذار ننمایید و سفارش می کنم به سخن خداوند متعال در آیه فوق (در بالای وصیتنامه ذکر شده بود) . اما بعد ختم قرآن را فراموش نکنید از همه آشنایان و دوستان برایم حلالیت بطلبید و در بین بچه ها اعلام کنید که هر کس از من طلبی داشت یا حلال کند یا به او بدهید. باز سفارش می کنم به قرآن و دعای صبح که فراموش نکنید و از خدا برایم استغفار بطلبید اگر برایتان فرزند خوبی نبودم ببخشید

۶۱/۲/۹ اهواز



شهید غلامرضا مسیان مقدم

ولادت: ۱۳۳۸ شهادت: ۶۱/۴/۳۰

:

شهید غلامرضا مسیان مقدم در سال ۱۳۳۸ در شهر ری به دنیا آمد از همان ابتدای زندگی و اوان کودکی نجابت ذاتی او بروز کرد. هیچگاه گرد منکرات نرفت و در هر حال به این می اندیشید که از چه راهی در راه خدا به مردم خدمت کند. کار وی در رابطه با ورزش بود و از دانشجویان پر تلاش و کوشای رشته تربیت بدنی در دانشگاه تربیت معلم شهید مفتاح تهران بود. در جوانی ازدواج کرده بود و حاصل این ازدواج دختری به نام راحله (الهه) می باشد

:

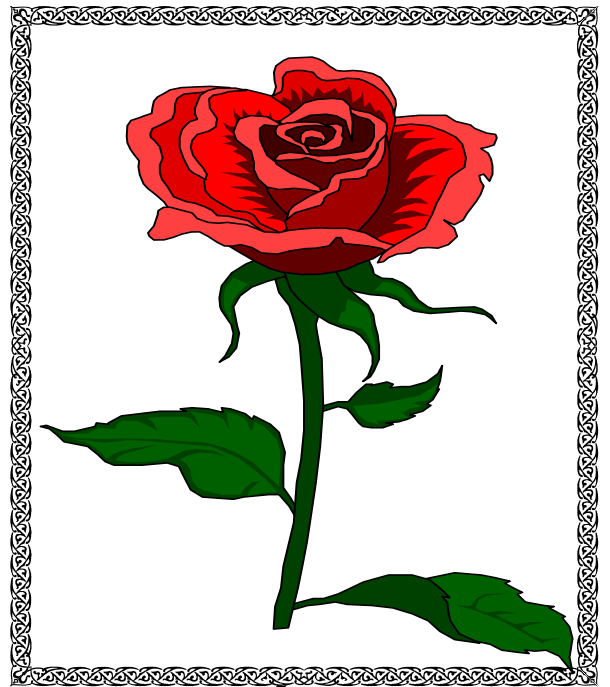
او با تمام عشقی که به دین، خدایش و ولایت فقیه داشت در تاریخ ۶۱/۴/۳۰ در شلمچه در حمله رمضان به وصال حق و به آرزوی دیرینه خود رسید و در حالی رو به قبله و با دستهای روی سینه و لبان خندان به دیدار معبودش شتافت. به اعتراف فرماندهان عملیات؛ عملیات بی نظیر بود و مقدم هم شهیدی بی نظیر.

:

سروران، آگاه باشید که من این راه را با آگاهی انتخاب کرده و در آن قدم نهاده ام شهادت را راه پیروزی جاوید بدانید. راهی را که در آن قدم نهاده ام، با چشمان باز انتخاب نموده ام.

(انا لله و انا الیه راجعون) همانا از سوی او آمده ایم و به سوی او باز می گردیم.

به کسانی که ایمان سستی دارند بگویید که خود را بسازند. به خدا، اسلام و پیامبرش ایمان بیاورند و راه خود را انتخاب کنند. راهی که به پیروزی جاوید یعنی شهادت می انجامد خودشان را در زندگی مادی و هوای نفسانی گم نکنند و بر آنها غلبه کنند و ایمان خود را بسازند... همیشه محکم قدم بردارید و به کسانی که علیه روحانیت و امام خمینی توطئه می کنند تو دهنی بزنید....



شهید حسن شاخوسی آرائی

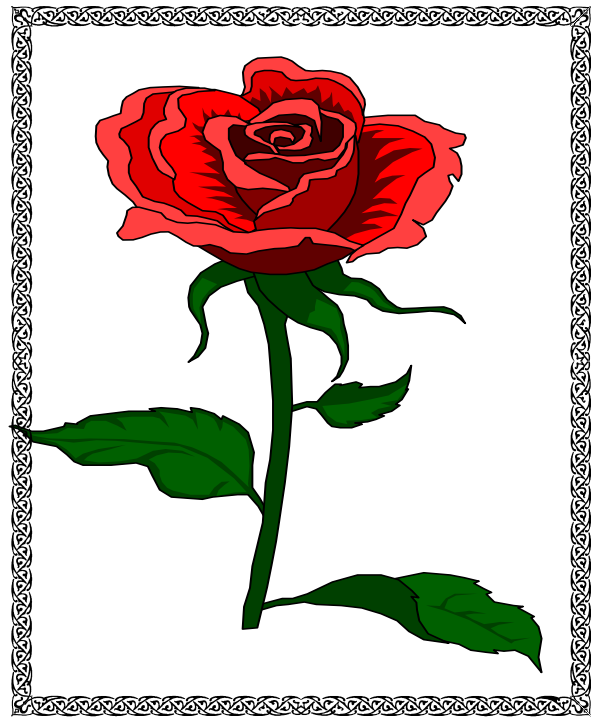
ولادت: ۱۳۴۰ شهادت: ۱۳۶۱/۵/۳۰

حسن شاخوسی فرزند علی در سال ۱۳۴۰ شمسی در یک خانواده مذهبی در آران متولد شد. وی از آغاز کودکی به همت خانواده خویش با دروس دینی آشنا شد و در سن شش سالگی پا به دبستان گذاشت و چون شاگردی فعال و درس خوان بود. چندین مرتبه در دوران دبستان به گرفتن جایزه نائل گشته است و از شاگردان اول کلاس بود. در حمله بیت المقدس در فتح خونین شهر شرکت فعال و موثر داشته و با فتح خونین شهر ماموریت سه ماهه او پایان یافته است و پس از یکماه استراحت که همزمان با ماه مبارک رمضان بود ایشان مجددا عازم جبهه های حق علیه باطل شد و این دفعه با گروه رزمی در خط مقدم حضور پیدا کرد. بعد از بیست روز که در پاسگاه ^لزید در خاک عراق بود، جهت استراحت به اهواز رفت.

&

(ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون)

منت خدایی را که بزرگی از آن اوست. خدا را شکر که ما را در شرایطی آفرید که می توانیم راه را از چاه باز شناسیم. بارالها! با این زبان الکن تو را شکر می کنیم که ما را در زمانی خلق کردی که بزرگی و رهبری چون خمینی عزیز داریم و تو را ستایش می کنیم که کشتیبانی نوح گونه چون او داریم که کشتی طوفان زده انقلاب را رهنمون گردید. خداوندا! تو را به مقربان درگاہت سوگند که او را برای این امت نگهدار. باری این وصیتنامه را در شرایطی می نویسم که عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل هستم. خداوندا تو آگاهی که با کوله باری از گناه می روم. پشتم از سنگینی گناه خم شده ولی خودت گفته ای که بزرگترین گناه نومیدی است و من هم به کرم و بخشش تو امیدوارم. مردم عزیز! من کوچکتز از آنم که وصیتی به شما بکنم ولی تقاضا می کنم که نگذارید خون شهدا پایمال گردد.



شهید ابوالفضل رضوی

ولادت: ۱۳۳۸

:

شهید ابوالفضل رضوی در سال ۱۳۳۸ در یکی از روستاهای خمین به دنیا آمد و از آنجا که خانواده اش علاقمند به خاندان نبوت و امامت بودند ، نامش را ابوالفضل گذاشتند . شهید رضوی دوران کودکی را پشت سر گذاشت.

:

&

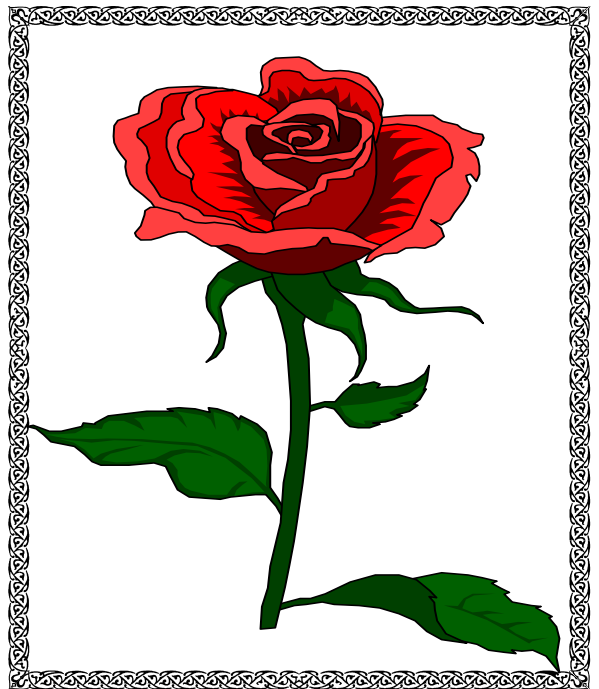
شهید رضوی پس از پایان تحصیلات متوسطه در سال ۱۳۵۶ در رشته زمین شناسی دانشگاه تربیت معلم قبول شد . از زمان ورود به دانشگاه به دانشجویان انجمن اسلامی پیوسته بود و با آنان فعالیت می کرد.

:

&

خدایا می دانیم که تکلیف را به عنوان آزمایش ما در محدوده توانایی ها قرار داده ای ، ما را برای انجام این امانت مهیا ساز و توانایی مان را وسعت بخش که دیگر عذری برایمان نیست . خدایا ! من را از جهل نسبت به زمان خویش ، نسبت به نفس خویش ،

برهان . بارالها ما را در انجام وظیفه و ادای تکلیف موفق و موید بدار . بارالها! ای که هر کس و هر چیز که با توست همه چیز هست و آن کس که بی تو و بیگانه با توست هیچ نیست بر ما منتهی نه و هرگز لحظه ای به حال خود وامگذارمان که در این صورت موجودی بی اعضائیم و از سلک بندگان تو خارج.



شهید محمود سلماسی

ولادت: ۱۳۳۶

& :

شهید محمود دهقان سلماسی در تاریخ ۱۲ دی ماه ۱۳۳۶ در خرمشهر به دنیا آمد . چهار ساله بود که به همراه خانواده اش به مشهد مقدس منتقل شدند

: سال ۱۳۵۵ دیپلمش را گرفت و بلافاصله به دانشگاه تربیت معلم راه یافت ، و در رشته زمین شناسی

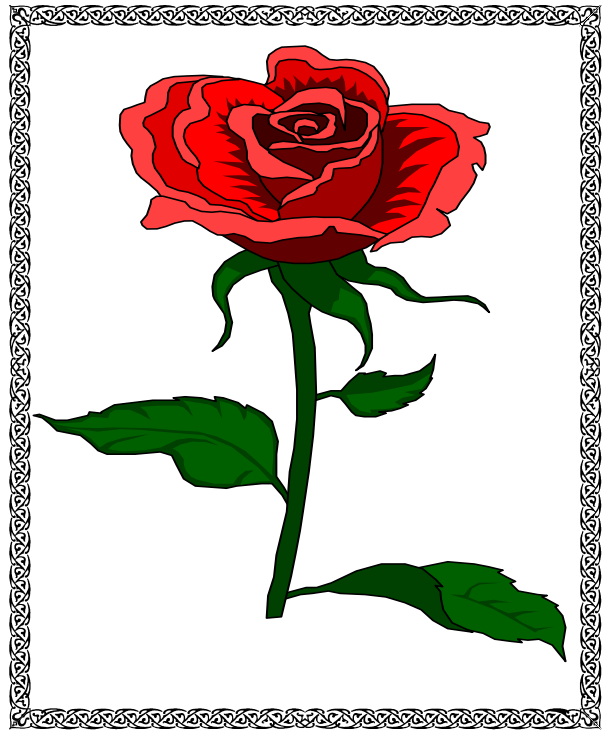
مشغول به تحصیل شد .

:

شهید محمود سلماسی در مدت خدمتش در سپاه ارومیه چندین بار تقاضای اعزام به جبهه را نمود ، ولی هر بار به علت کارایی خاصی که داشت با رفتن او مخالفت می شد، و با اینکه فعالیت او در روابط عمومی سپاه بود، به ایشان اجازه شرکت در عملیات نظامی

:

شهید محمود سلماسی در بیشتر عملیاتها و ماموریتها در جبهه عمدتاً در گروه تخریب فعالیت می کرد و گاهی اوقات هم فرمانده تیم عملیاتی بود .



شهید قنبر آقایی

:

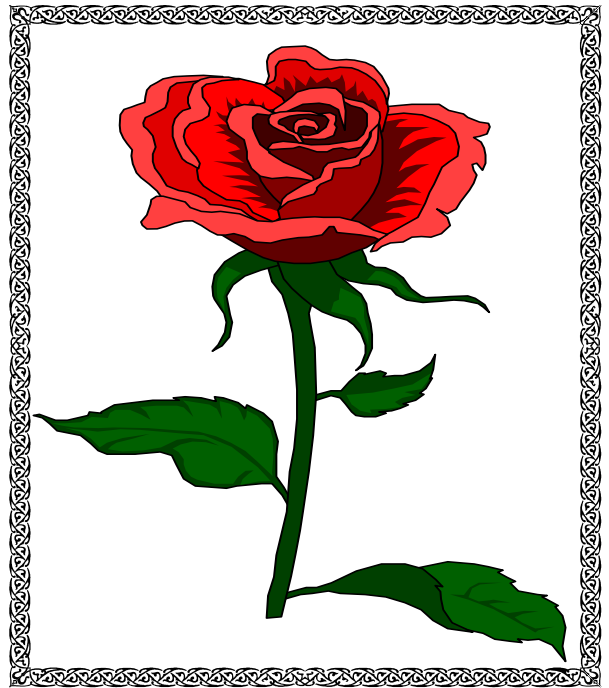
شهید قنبر آقایی در شهرستان بجنستان از توابع گناباد به دنیا آمد . تولدی که با آن زندگی ایی را شروع می کند و به قول خودش زندگی سراسر رنج و سختی را که در هر رنج آن تجربه ای نهاده بود . وی در سال ۵۶ موفق به قبولی در رشته جغرافیای دانشگاه می گردد .

& :

شهید آقایی انسانی بود که دوست داشت هر آنچه یاد می گیرد به دیگران هم بیاموزاند. برخورد او با دیگران با گشاده روئی و از روی خلوص نیت بود . او انسانی بود با فطرت پاک الهی ، دارای بینش سیاسی ایی بود که خیلی زود می توانست خطوط فکری را تشخیص بدهد. دارای سعه صدر بود روشن بود و هیچگاه با مسائل شتابزده برخورد نمی کرد. انسانی بود دلسوز مردم محروم و مخالف سرسخت ظالمین و استکبار جهانی و به طور کلی آنچنان رفتارها و عملکردهایی داشت که پس از شهادتش مخالفانش نیز بر سر وسینه زدند .

:

اینک فرزند شما دو جهت و دو مسیر را پیشاپیش خود می بیند، ماندن و (به قول امام) زیر بار ذلت منافقین و تجاوز کفار بعثی رفتن و یا مجاهده فی سبیل الله نمودن و عاشقانه به لقاء الله پیوستن، غرق گناه ماندن را و یا در راه خدا در خون خویش شنا کردن و برای پاکي و تزکیه خویش در خون خویش غسل کردن را.



شهید عباس شایگان

ولادت: ۱۳۳۸

:

شهید عباس شایگان در سحرگاه فروردین ماه ۱۳۳۸ در خانواده ای متوسط و مذهبی پا به عرصه زندگی نهاد. از همان دوران کودکی آثار ذکاوت و استعداد در او هویدا بود و در تمام مدت تحصیلاتش از ابتدای دبستان تا دبیرستان و از دبیرستان تا دانشگاه با بهترین نمرات درخشید.

:

&

شهید شایگان در سال ۵۶ در دانشگاه تربیت معلم در رشته ریاضی پذیرفته شد و چون از همان ابتدا علاقه وافری به مسایل دینی داشت، پس از ورود به دانشگاه در جلسات مذهبی شامل قرائت و تفسیر قرآن شرکت می کرد. تا این که مقدمات انقلاب شروع شد و او در طول انقلاب به طور فعال شرکت داشت و حتی در روز ۱۷ شهریور جزء راهپیمایان بود. او در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تربیت معلم عضویت داشت تا این که مسئله تعطیلی دانشگاهها پیش آمد، لذا پس از چندی او خود را به جهاد سازندگی تهران معرفی کرد و به اتفاق تعدادی از دانشجویان عازم غرب کشور شد

پدر شهید درباره رویارویی شهید شایگان با کفار در جبهه های حق علیه باطل می گوید:

تصمیم او برای رفتن به جبهه برایمان ناگهانی بود زیرا فقط یک هفته به پایان ماه رمضان مانده بود و در روز عید فطر قرار بود که مراسم ازدواجش برگزار شود. ما بعد از اینکه او تمام کارهایش را برای رفتن به جبهه انجام داد و وسایلش را مهیا کرده بود مطلع شدیم که می خواهد به جبهه برود. روز بعد صبح زود از ما خداحافظی کرد و رفت. از او خبری نداشتیم تا این که بعد از حمله ماه رمضان و به شهادت رسیدن یکی از دوستانش جهت مرخصی چند روزی به تهران آمد. البته قبل از رفتن به جبهه از طرف محل کارش یعنی کانون سلمان به او پیشنهاد شده بود که به همراه گروهی به عنوان مبلغ و مروج انقلاب اسلامی به مکه معظمه بروند که قبول نکرده بود و به آنان هم گفت: رفتن به جبهه واجب تر است و آنان هم ناچاراً شخص دیگری را به جای او فرستادند. او نه به حج رفت و نه پای سفره عقد نشست، بلکه فرمان رهبرش را اطاعت کرده و به جبهه رفت. تا این که یک ماه و نیم بعد در عملیات مسلم بن عقیل و با کلمه رمز یا ابوالفضل العباس در سومار به شهادت رسید. پس از چند روز در عید غدیر پیکر پاکش تشییع و به خاک سپرده شد. در عید آمد و در عید هم رفت... ☞



ولادت: ۱۳۳۶

شهادت: ۶۱/۱۲/۲۹

:

&

علی اصغر کامرانی در سال ۱۳۳۶ در خانواده ای با ایمان و زحمتکش در شهر شهید پرور نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد. وی در سال ۱۳۵۶ دوران دبیرستان را در رشته ریاضی به پایان رساند و پس از اخذ دیپلم با موفقیت وارد دانشگاه تربیت معلم گردید و چون دوره دانشگاهی او در اوایل انقلاب بود دست به فعالیتهای چشمگیری در دانشگاه در سال ۱۳۵۶ می زد که یکی از بارزترین آنها برپایی نماز جماعت در دانشگاه بود. بعد از سه سال درس خواندن در دانشگاه در سال ۱۳۵۹ به خاطر جنگ وارد سپاه شد. در تاریخ ۶۱/۱۲/۲۹ هنگامی که از مریوان عازم شهر محل سکونت فرمانده سپاه مریوان بود در راه در کمین ضد انقلاب و کوموله افتاد و چون حاضر به اسارت نشده بود لذا او را به شهادت رسانده و اتومبیل او را به آتش کشیدند از این شهید عزیز دختری به نام **فهمه** به یادگار مانده است.

& فعالیتهای شهید در طول زندگی :

در اوایل انقلاب به خاطر فعالیتهای دانشگاهی و داشتن کتابهای مذهبی و نوار و اعلامیه های امام او را در راه تهران- نجف آباد دستگیر می کنند و به خانه می آورند و بعد از بازرسی کتابها و مجلاتش، چشمهایش را باز کردند و رفتند و در همین زمان نیز یکی از برادرانش به جرم فعالیتهای سیاسی ضد رژیم زندان بود و همچنین در تسخیر لانه جاسوسی توسط دانشجویان شرکت داشت. علی خیلی به مطالعه علاقه داشت و کتابهای استاد مطهری را مطالعه نموده بود و کتابهای دیگری هم در زمینه های مختلف مطالعه می کرد.

& فرآزهایی از وصیتنامه شهید :

مادر شهید می گوید: ❁ غیر ممکن بود که علی وصیت نامه بنویسد و همسرش پاره نکند و موقعی که شهید شده بود همسرش و برادر زنش آمدند منزل ما و تمامی اتاق او را گشتند و هر چه کتاب داشت بردند و گفتند: ❁ ما عکس می خواهیم علی مجروح شده و در بیمارستان است. ❁ موقعی که خبر شهادتش رسید تازه من به کارهای همسر و برادر زنش پی بردم و متوجه نشدم که آنها وصیتنامه علی را پیدا کردند یا نه؟ ❁



& :

شهید فرامرزی فامیلی در سال ۱۳۳۸ در روستای ❁ پیرده فیروز کوه ❁ در خانواده ای فقیر و زحمتکش دیده به جهان گشود. شهید فامیلی سومین فرزند خانواده بود.

& :

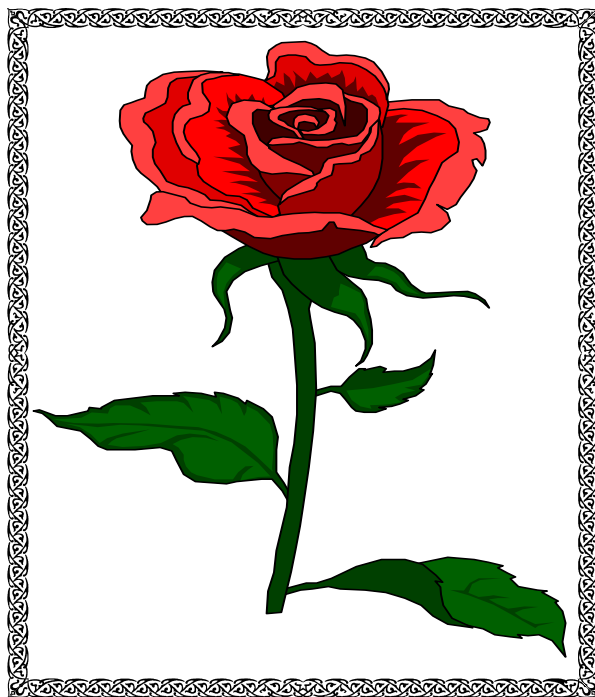
شهید فامیلی قبل از سال ۵۴ فعالیت های ضد پهلوی خود را شروع کرده بود و آن زمان در دانشسرای بابل مشغول درس خواندن بود و برادران دانشجو را جذب امام می کرد به طوری که باعث اعتصاب و تظاهرات علیه رژیم در دانشگاه می شد و به این انقلاب و رهبر عزیز وفادار ماند و لحظه ای دست از آنها نکشید و در راه همان اهدافی که انقلاب کرده بود راهی جبهه شد و شهادت گمنامانه را پذیرفت و در سن ۲۳ سالگی به لقاء الله پیوست . البته فعالیت های شهید عزیز در سالهای ۶۰ تا ۶۳ که دانشگاهها تعطیل بود ، در سپاه پاسداران منطقه ۱۰ تهران و به دنبال ماموریت هایی که در این بین به ایشان داده می شد ایفا می گردید.

:

برادر و خواهران عزیزم، اینک وقت آن رسیده که به یاری دین حسین(ع) بشتابیم و کربلایش را از دست مزدوران شرق و غرب آزاد کنیم. وقت آن رسیده که خانه خدا را که محل تاخت و تاز چکمه پوشان آمریکا شده است پاکسازی کنیم و وقت آن رسیده که به وعده خود با خدا وفا کنیم و به یاری محرومین و مستضعفین جهان بشتابیم و وقت آن رسیده که به قول امامان به تکلیف خود عمل کنیم حتی گرچه به ظاهر شکست هم بخوریم. اما شکست در فرهنگ اسلامی معنی و مفهومی پیدا نمی کند و به فرموده خدا در قرآن مجید اگر فتح نصیب ما شود که چه بهتر و اگر شهادت که حسابش ناپیداست. و سنت خدا را در

پیش داریم و از این قفس تن آزاد می شویم. اگر خدای ناکرده سستی کنیم و این نعمت بزرگ خدا را که بر ما منت گذارده و ما را بر طاغوتیان پیروزی بخشیده است، قدر ندانیم به عذاب دچار خواهیم شد.

برادران و خواهران دانشجویان مسوولیت بسیار سنگینی بر عهده دارند و به خصوص در دانشگاه تربیت معلم از یک طرف باید در صحنه های مبارزاتی و فعالیت در جهت انقلاب اسلامی تلاش کنند و به جامعه و به خصوص به دانشجویان و دانش آموزان جهت و خط بدهند و از طرف دیگر در سنگر علم، معرفت و تزکیه دانشگاه از ته مانده ها و لجن های شرق و غرب تلاش کنند. به نظر من، ما چاره ای جز این نداریم که برادران و خواهران حزب الله هر کدام خود استادی شوند و در کلاسهای دانشگاه به تدریس پردازند و کمبود استاد متعهد را از این جهت جبران کنند.



:

شهید مستوفی در آذرماه ۱۳۳۹ در شهرستان «آشتیان» به دنیا آمد. دوران طفولیت را تا سنین ۶-۷ سالگی در همان شهر به سربرد و در سال ۱۳۴۷ به اتفاق خانواده به تهران رفت.

در سال ۱۳۵۸ بعد از اخذ دیپلم در رشته ریاضی فیزیک در کنکور شرکت نمود و موفق به راهیابی به دانشگاه در رشته ریاضی مدرسه عالی ریاضیات کرج گردید.

یک ترم بعد از ورود او به دانشگاه مصادف می شود با آغاز انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاهها که در این زمان او شروع به فعالیت در دبیرستان دکتر شریعتی و دبیرستان دیگری در کرج می کند. روزانه با کوله باری از اعلامیه های حضرت امام و پوستر عازم کرج می شد و شبها با جسمی خسته ولی روحی شاد به تهران باز می گشت.

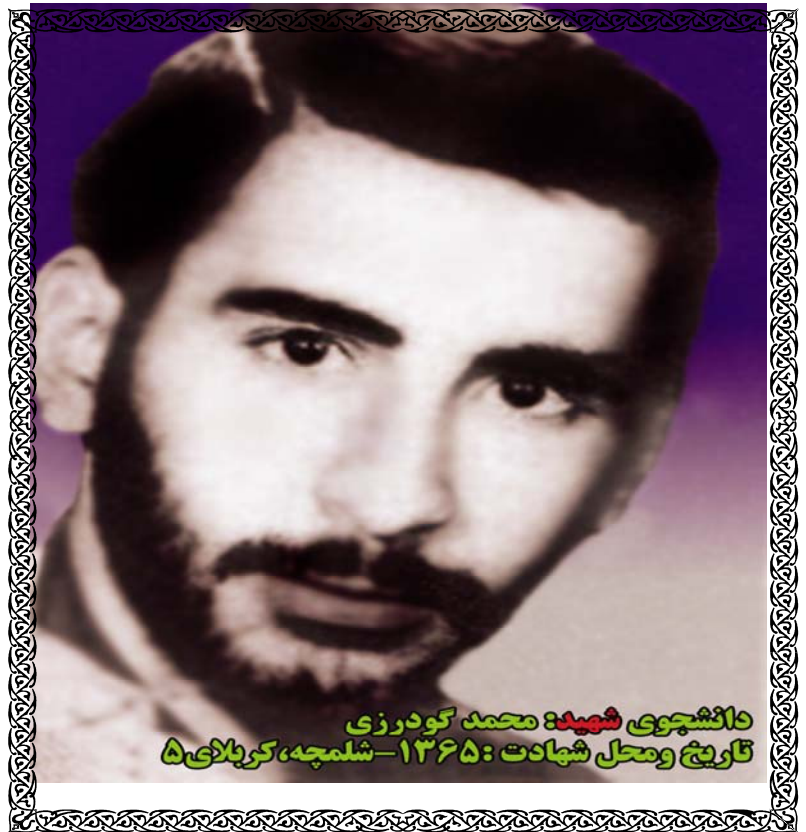
:

شهید مستوفی دفاع از اسلام و حفظ نوامیس مسلمین را بر سایر امور جنبی و حتی زندگی شخصی ترجیح می داد، زیرا که:

در مسلخ عشق جز نکور انکشند روبه صفتان زشت خور انکشند

گر مرد رهی میان خون باید رفت از پای فتاده سرنگون باید رفت

و..... در همان روز دهم فروردین ۱۳۶۵ بود که مدرک قبولی را از دست سالار شهیدان دریافت نمود و به فیض عظیم شهادت نائل آمد.



شهید محمد گودرزی در سال ۱۳۴۳ در خانواده ای مذهبی و متدین پا به عرصه وجود گذاشت

&

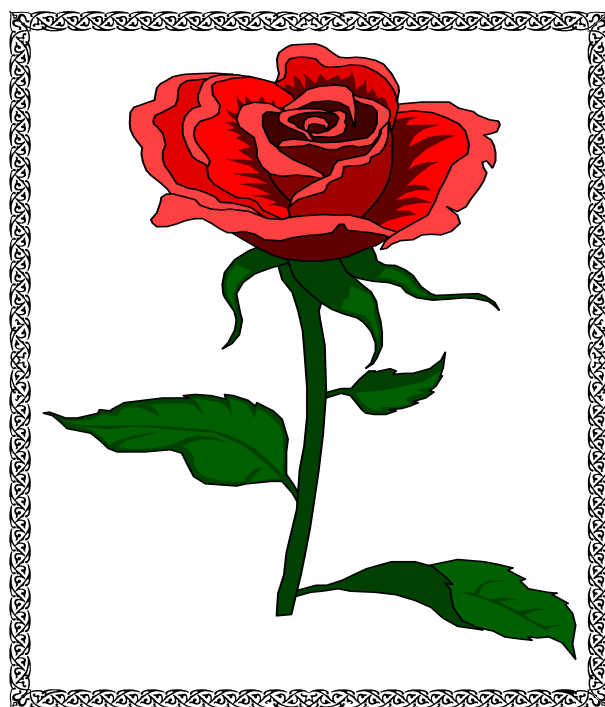
فعالیت‌های شهید در دبیرستان، دانشگاه و ارگانهای انقلابی :

بعد از این که دوران دبستان و دبیرستان را با موفقیت پشت سر گذاشت، بلافاصله پس از اخذ دیپلم، در مرکز تربیت معلم پذیرفته شد و بعد از گذراندن یکسال تحصیلی در این مرکز، در دانشگاه تربیت معلم تهران قبول شد و این قبولی تحولی دیگر در زندگی او به وجود آورد و از او اسوه ای کامل، انسانی وارسته و پرهیزگار ساخت.

& نحوه اعزام به جبهه و دفعات مجروحیت:

سال سوم دانشگاه رامی گذراند که شوق رفتن به جبهه روز به روز در، جانش ریشه دوانیده و بالاخره در عملیات پیروزمند «والفجر ۸» داوطلبانه به جبهه اعزام شد. در این عملیات به شدت از سه ناحیه سر، کتف و پا مجروح گردید و ۲۰ روز در بیمارستان سینای تهران بستری بود و خانواده اش را از این موضوع مطلع نکرد. بعد از مرخص شدن از بیمارستان دوباره به محیط دانشگاه قدم نهاد اما از آنجا که عشق به شهادت سراسر وجودش را گرفته بود، نتوانست بیشتر از چند ماه صبر نماید و برای بار دوم همراه با سپاه یکصد هزار نفری «محمد رسول الله» رهسپار جبهه شد و در آنجا افتخارات و ایثارگریهای فراوانی از خود به جا گذاشت. بعد از گذشت ۴۱ روز حماسه و ایثار در بیست و یکم دیماه سال ۶۵ در جبهه خونین شلمچه به شهادت رسید.

بارخدایا شهادت در راهت را برایمان از عسل شیرین تر، نیاتمان را همچون نیات شهدا و در لحظه لقاء رب گردان و در هنگام مرگ، لبخندت را برایمان قرارده. بار خدایا منافقین را خوار و زبون و به بدترین نحو ممکن هلاک بگردان. بارخدایا همه ماشیعیان علی را به راه راست هدایت بفرما وامام عزیز خمینی کبیر راتا ظهور حضرت ولیعصر(عج) در پناه خودت مصون ومحفوظ بدار وبه کلیه خانواده های شهدا صبر و اجر عطا بفرما.»



شهید سید مسعود طاهری

ولادت: ۱۳۳۹

شهادت: ۶۵/۸/۱۸

شهید سید مسعود طاهری در بیست و یکم دی ماه ۱۳۳۹ در محلات سمنان متولد شد

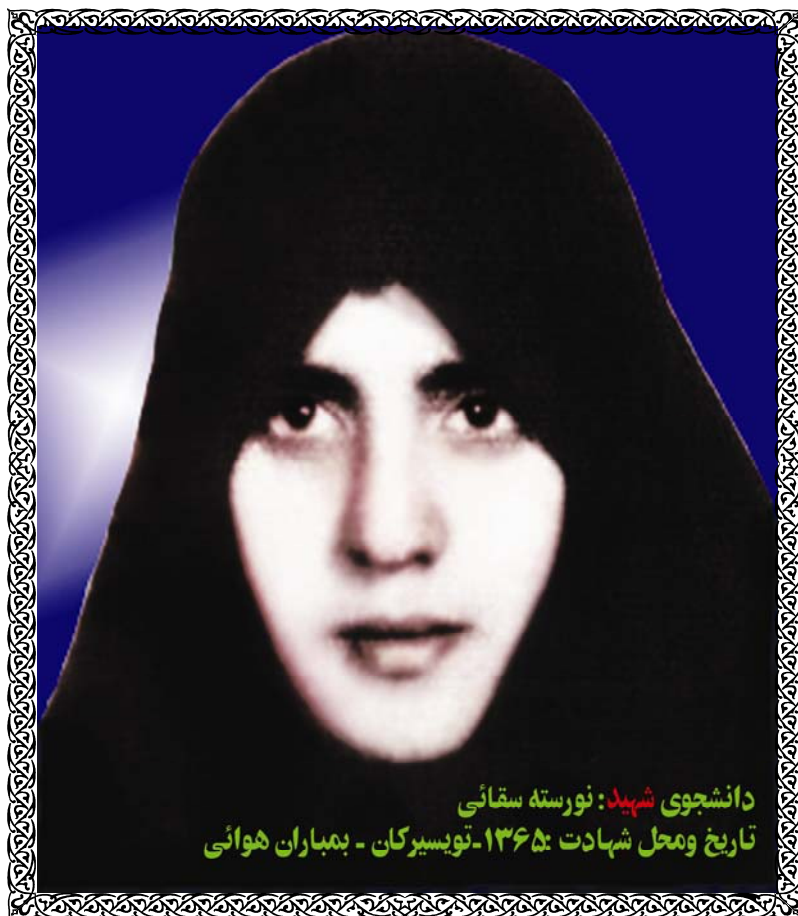
&

شهید طاهری که همواره می جوشید و می خروشید و گوش به فرمان امام بود با آغاز جنگ تحمیلی درنگ را جایز ندانسته و اولین بار در تاریخ ۶۱/۶/۲۰ یعنی بلافاصله بعد از ازدواج راهی کردستان شد و در سردشت به مدت ۴ ماه خدمت کرد. بار دوم در تاریخ ۶۲/۶/۲۴ به مدت ۴۵ روز در جزیره مجنون و آزادسازی آن شرکت نمود و دفعه سوم از تاریخ ۶۳/۳/۲۰ به مدت سه ماه راهی جبهه شد. آخرین اعزام او در تاریخ ۶۵/۸/۱۸ بود که این بار خدایش او را برگزید و به فیض شهادت نائل آمد

خدا را سپاس می گویم که من از روی هوا و هوس به جبهه نیامدم بلکه برای انجام تکلیف و اجابت امر ولی فقیه و حسین زمان ما امام خمینی و برای کسب رضایت معبود و محبوب و معشوقمان خدای متعال به جبهه حق علیه باطل شتافتیم. «الهی رضا برضاتک»

پدر و مادر عزیزم، از شما عاجزانه می خواهم که مرا حلال کنید، من نتوانستم لاقلاً آن طوری که دلم می خواست در زندگی به شما خدمت کنم. من از شما بسیار متشکرم که با داشتن زندگی پر مشقت مرا این گونه پرورش دادید و به لطف خدای مهربان به صراط مستقیم هدایت نمودید و مرا لایق شهادت درگاه حق ساختید.

همسر؛ سفارش من به تو همان سفارش آموزگار شهادت «حضرت ابوالفضل حسین(ع)» می باشد که در هنگام خداحافظی با خانواده مکرمه اش فرمود: «دل قوی دارید که قادر یکتا پشتیبان و نگهبان شماست و تنها اوست که شما را از شر دشمنان نجات می بخشد و عاقبت شما را به خیر می گرداند و دشمنان شما را به انواع عذابها و شکستها دچار می کند، این مصیبتها و سختی ها زودگذر و تمام شدنی است ولی به پاداش این فداکاری ها و جانفشانی ها به نعمت های ابدی و بی پایان خداوندی خواهید رسید و بر سریر کرامت و بزرگواری تکیه خواهید زد.»



:

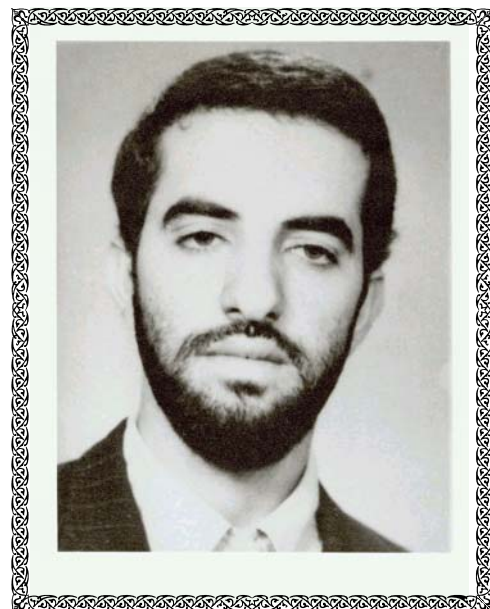
&

نورسته (رویا) سقائی در سال ۱۳۴۵ در خانواده ای مذهبی در شهر تویسرکان چشم به جهان گشود. پس از طی دوره دبستان و دبیرستان در سال ۱۳۶۴ در کنکور موفق شد و در رشته زبان فرانسه در دانشگاه تربیت معلّم مشغول به تحصیل شد. او آخرین فرزند خانواده بود. وی در بمباران شهر تویسرکان به درجه رفیع شهادت نائل شد. از وی مقداری دست نوشته باقی مانده است که به ذکر پاره ای از آن نوشته ها می پردازیم:

الهی، تنها تویی که این دل شکسته و خسته را تسکین می بخشی و با فضل و بخشش امیدوارمی سازی، پس اکنون که با امیدآمده ام نا امیدم مکن، می دانم که قلبی سیاه دارم و گناهکارم و در برابر عظمت تو چیزی جز موجودی حقیر و ناتوان نیستم.

ای خدای بزرگ و مهربان، به فریادم رس، راحتم کن، تسکینم ده، از این دنیا رهاییم ده. لحظه مرگم را نزدیک کن و آن را بهترین لحظه زندگیم قرار ده.

معبودا؛ آنچنان عاشقم کن تا تنها معبودم تو باشی. قلبی ده تا تنه‌عشق تو در آن نهفته باشد روحی ده تا برای وصلت بی تاب، بی قرار و حیران باشد. عقلی ده تا همیشه مطیع اوامر و فرامین تو باشد خدای من: می خواهم در تنهایی و گمنامی بمیرم. آنجا بمیرم که فقط تو باشی و من می خواهم در تنهایی و تاریکی با تو سخن گویم و دعا بخوانم تا قدری روح پریشان و آشفته ام آرام گردد.



:

شهید سلیمیان در سال ۱۳۴۱ در «دورود» لرستان دیده به جهان گشود.

دوران پیش از ورود به دبستان برای او دوران پرخطری بود و او از چندین خطر جانی، جان سالم به در برد. در سال ۱۳۴۸ پا به مدرسه گذاشت.

از زمانی که اندکی بر خواندن و نوشتن مسلط شد، ایام تعطیلی تابستان را به یادگیری مقدمات و روخوانی قرآن مجید در مکتب خانه پرداخت. پس از آن با افتتاح کلاس های تابستانی دفتر مذهبی کارخانه سیمان جهت آموزش احکام و قرآن مجید شرکت می کرد و هم چنین در جلسات قرائت قرآن بعد از نماز مغرب و عشاء حضور می یافت.

:

در تابستان سال ۶۱ به جبهه اعزام گردید و در عملیات منطقه قصر شیرین شرکت داشت. در سال ۶۲ و ۶۳ نیز مجدداً به جبهه اعزام گردید. شهید سلیمان چهار بار به جبهه های حق اعزام شد که سالهای ۶۵، ۶۲، ۶۱ و همین طور در عملیات کربلای ۵ در همین سال بوده است.

:

&

به نام خدایی که جز به فزونی بخشش او امیدوار نیستم و جز از عدل او بیم ندارم و جز به یکتایش امید ندارم و جز به رشته توحید او چنگ نمی‌زنم.

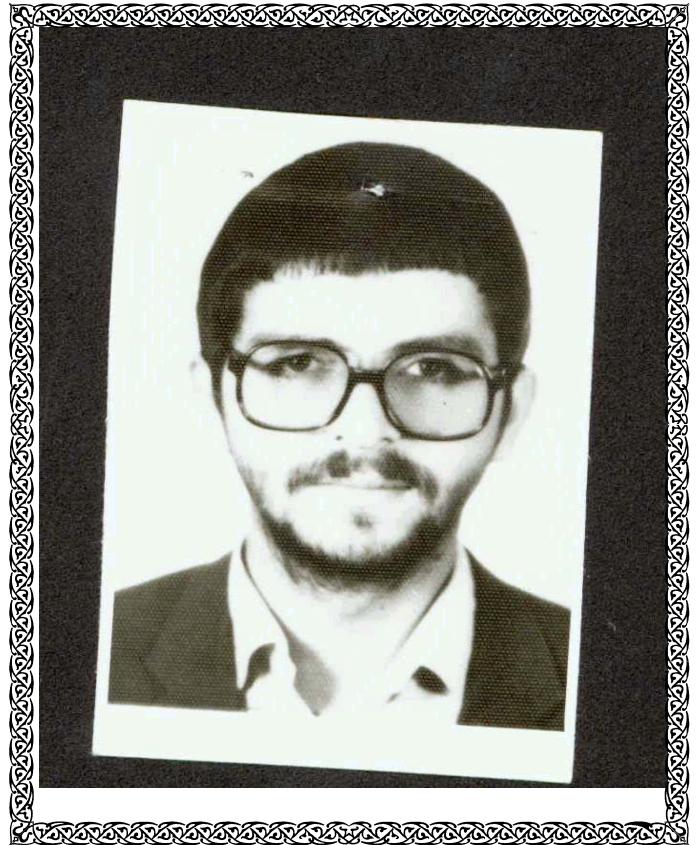
بندهٔ عاصی و غرق درمنیت و محجوب از نور مطلق حیدر سلیمیان فرزند حاج محمدعلی که عمری را جهت رسیدن و محو و سپس بقاء در ذات هستی به او داده بودند جز دوری از او صرف نکرد. اینک با توفیقات الهی قصد توبه کرده و در این جهت از تمامی ذوالحقوق که به هر نحوی بر بندهٔ عاصی حقی دارند می‌خواهم که حلالم کنند. باشد که مورد رحمت اینزد متعال قرار گیرم.

شما ای امت اسلام چرا نشسته اید و قیام نمی‌کنید؟! بپاخیزید و با توکل به خدا ریشهٔ استکبار را از روی زمین به رهبری امام زمان (ع) برچینید و بدانید آزادی شما در آتش اسلحهٔ بر روی کافران و مشرکان است و بهشت زیر تیزی نوک نیزه‌ها می‌باشد.

شما ای برادران بسیج و سپاه، ای از جان گذشتگان! ای زاهدان شب و شیران روز. ای آنان که در راه احیای اسلام شب از روز نمی‌شناسید، در راهتان ثابت قدم و استوار باشید و شما ای امت حزب الله! مبادا خدای نکرده نسبت به آنها کم توجهی کنید.

خود را برای ظهور حضرت مهدی (عج) آماده نمایید.

انشاءالله که در خدمت به اسلام عزیز تحت اطاعت از ولایت امر موفق بوده باشید.



مختصری از زندگینامه شهید محمد حسین تجلی

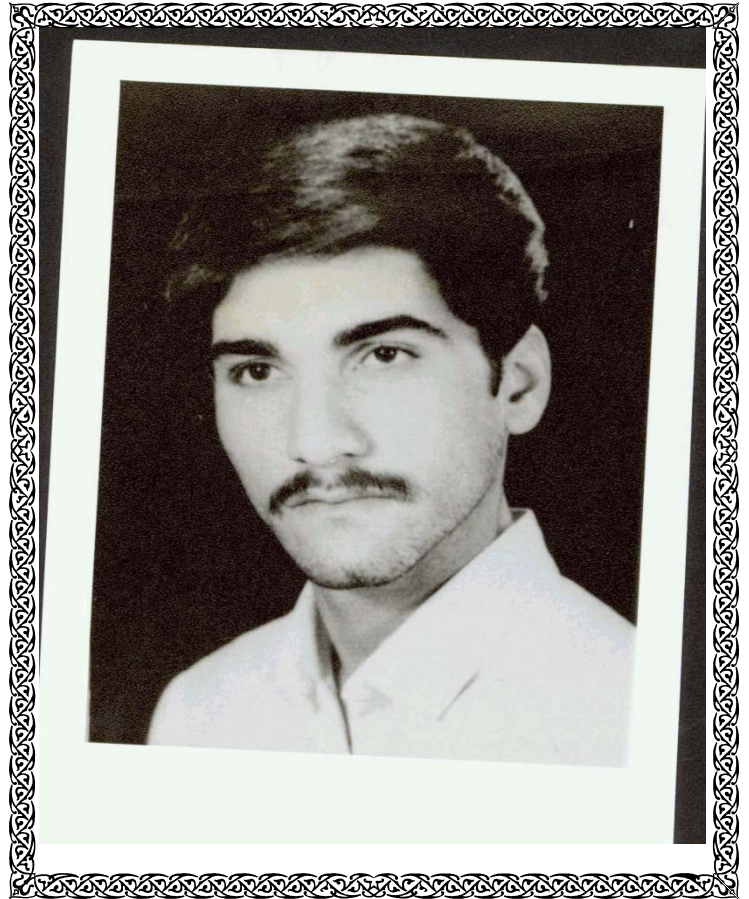
شهید محمد حسین تجلی در سال ۱۳۴۱ در شهر زنجان در خانواده ای مذهبی متولد شد . تحصیلاتش را از دبستان فردوسی شروع کرد و در دبیرستان دکتر علی شریعتی به اتمام رسانید و پس از پایان تحصیلات متوسطه در مرکز تربیت معلم شهید بهشتی در زنجان به ادامه تحصیل پرداخت. در سال ۶۴ پس از قبولی در دانشگاه تربیت معلم تهران در رشته علوم اجتماعی به صورت مامور به تحصیل مشغول به کار شد و در سال ۶۵ با بسیج زنجان عازم جبهه گردید .

نحوه شهادت

در اسفند ماه سال ۶۵ در منطقه عملیاتی کربلای ۵ در اثر اصابت گلوله دشمن خون خوار به هدف متعالی خود که شهادت بود رسید .

تاکید شهید بر چه موضوعاتی بود

او می گوید: در هر بامداد و شامگاه مؤذن قبل از ندای دلنشین اذان میگوید (افوض امری الی الله) تمام کارهایم را به خداوند می سپارم . پس شما نیز باید چنین باشید اراده و استقامت خود را به ملائک نشان دهید بگذارید ملائک ببینند که چرا باید به آدم سجده کنند . بلند چون سرو بی نیاز چون گیاه کویر ، ایستا چون کوه و خروشان چون دریا ، و وسیع چون خلقت بمانید . سر خویش بالا بگیرید این آهنگ شیطانی را که ما با رفتن قادر به زندگی نیستیم در ضمیر ناخود آگاه خویش لگد کوب کنید نگذارید که شیطان و شیطانیان به دیده ترحم به شما بنگرند ، کمرتان را راست کنید ، به هنگام خطاب (ارجعی الی ربک) نیز ایستاده بمانید و ایستاده رجعت کنید بدانید که نا آگاهانه نرفتم و خودم راه را انتخاب کردم .



ولادت : ۱۳۴۴

شهادت : ۶۵/۱۲/۱۲

زندگینامه شهید مسعود عیدی زاده

شهید مسعود عیدی زاده در سال ۱۳۴۴ در خرمشهر دیده به جهان گشود . وی در خانواده ای مذهبی پرورش یافت و در سن ۱۴ سالگی همراه دیگر مردم غیور همگام شد و علیه ظلم طاغوتی قد علم کرد . بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در تمام فعالیت ها از مجله در انجمن اسلامی آموزشگاهها نقش بسزایی داشت . بعد از اخذ دیپلم در سال ۶۳ در کنکور سراسری شرکت نمود و در رشته تربیت بدنی دانشگاه تربیت معلم تهران قبول و مجبور به نقل مکان به تهران و ادامه تحصیل شد . در دانشگاه روح بلند پرواز و آزاده او هرگز به او مجال نمی داد که تنها به درس دانشگاهی بیندیشید و از این رو بارها در جبهه های نور حضور فعال خود را به ثبت رساند.

نحوه اعزام به جبهه

بعد از شروع جنگ تحمیلی او هم در سنگر علم و دانش و هم در سنگر دفاع مقدس شرکت می نمود از جمله فعالیت های ایشان تعلیم آموزش نظامی در شش دار ایلام ، فعالیت های نظامی در منطقه عملیاتی در بندی خوان عراق ، همچنین شرکت در عملیات های مختلف از جمله فاو و آخرین عملیاتی که ایشان حضور داشت کربلای ۵ بود که بعنوان پاسدار و دانشجوی بسیجی و آرپی چی زن ، در غروب دوازدهم اسفند ماه ۱۳۶۶ بر اثر اصابت ترکش به مخچه به درجه رفیع شهادت نائل شدند .



زندگینامه شهید سید حسن رازیان

شهید در سال ۱۳۴۱ در تهران متولد شد در کودکی چون از هوش سرشاری برخوردار بود خیلی زود به تمام فنون آشنا می گشت به طوری که در محل زبانزد مردم بود. پس از دبیرستان و اخذ دیپلم در سال ۵۹ در دانشگاه تربیت معلم رشته ریاضی پذیرفته شد و البته قابل ذکر است بین دبیرستان و دانشگاه او به علت بسته شدن دانشگاه ها فاصله افتاد و در سال ۱۳۶۴ وارد دانشگاه شد.

دفعات اعزام به جبهه

در سال ۵۹ به جبهه اعزام شد و در جبهه جنوب به جنگ کافران رفت و در آنجا نیز مسئول گروهان بود موقع شهادت شهید چمران به تهران آمد و مسئول ناحیه منطقه بسیج شد و چند ماه در این قسمت فعالیت می کرد. در مبارزه با منافقان و عوامل بنی صدر نقش فعال داشت و از آنجا که عاشق انقلاب و اسلام بود تصمیم گرفت وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شود و در آذر ماه سال ۱۳۶۰ وارد سپاه شد و پس از چند ماه به جبهه اعزام شد و در واحد لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب مشغول به خدمت گردید. وی بعد از مرحله اول کربلای ۵ برای مرخصی به تهران آمد و مجدداً به اهواز (قرارگاه) برگشت ولی دیگر آنجا نماند و با مأموریت گرفتن برای لشکر ۲۷ رسول الله به آنجا رفت و در مرحله دوم کربلای ۵ شرکت کرد و در شب دهم اسفند ماه ۱۳۶۵ به لقاء الله پیوست.

وصیت نامه سردار رشید اسلام شهید سید حسین رازیان

به نام خدایی که فقط به فضل او امیدوارم و از عدل او هراسانم. به قول او تکیه میکنم و به ریسمان او چنگ میزنم. خدایی که آسمانها و زمین را گسترد و تنها او است که شایسته سپاس و ستایش است خدایی که قبل از آفرینش هستی بود و پس از نابودی آن نیز خواهد بود

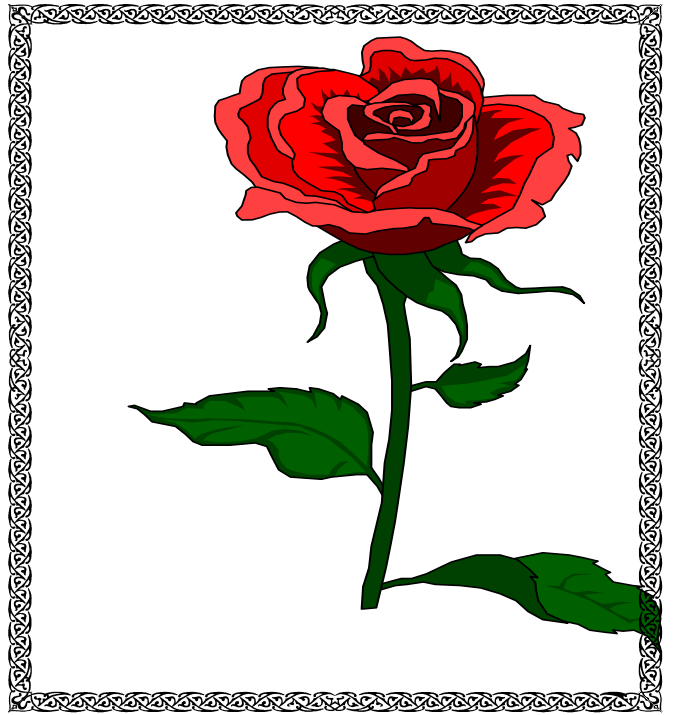


زندگینامه شهید محمود کاشیها

شهید محمود کاشیها در سال ۱۳۴۲ در خانواده ای مذهبی در یکی از محله های جنوب غربی تهران دیده به جهان گشود و به راستی جزء یاران امام بود که در سال ۴۲ فرمودند : یاران من در رحم مادرانشان هستند . او در سال ۱۳۴۸ در دبستان و راهنمایی فصیح شروع به تحصیل کرد و در سال ۱۳۵۶ با توجه به هوش و استعداد بالایش در دبیرستان خوارزمی مشغول به تحصیل گردید. پس از اتمام سربازی با آنکه زمان زیادی به کنکور نمانده بود ایشان سعی و تلاش خود را نمود تا اینکه موفق به قبولی در رشته فیزیک دانشگاه تربیت معلم سال ۱۳۶۴ گردید و از دانشجویان خوب گروه خود شد .

نحوه شهادت

در اسفند ماه سال ۱۳۶۵ در حالیکه تنها برادر کوچکش در جبهه حضور داشت او نیز به سوی جبهه شتافت و در کنار یکدیگر در عملیات تکمیلی کربلای ۵ در شمال دریاچه ماهی در شلمچه شرکت کردند و او در شب عملیات (۶۵/۱۲/۱۰) در حالیکه تیر به ران او اصابت کرد دعوت حق را لبیک گفت و به لقاءش پیوست پس از آنکه پیکر مطهر او شانزده روز در منطقه عملیاتی بود سرانجام در تاریخ ۶۵/۱۲/۲۶ پیکر پاکش به تهران آمد و در کنار دیگر همراهانش در قطعه ۵۳ بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

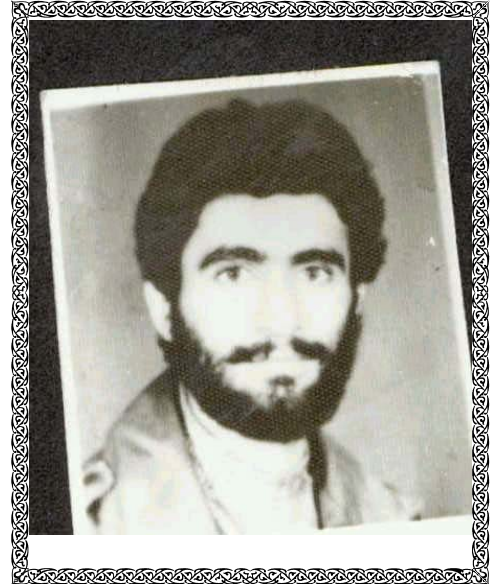


نگاهی کوتاه به زندگی پر بار برادر شهید کاظم دهستانی

برادر شهید کاظم دهستانی در سال ۱۳۳۷ در روستای زارچ از توابع استان یزد در خانواده ای کشاورز دیده به جهان گشود تحصیلات ابتدایی خود را تا سال سوم متوسطه در آنجا طی کرد برای ادامه تحصیل راهی شهر یزد شد و بعلت فقر زیاد روزها را به کار و تلاش مشغول بود و شبها را درس می خواند تا موفق به اخذ دیپلم طبیعی گشت وی در سال ۱۳۵۶ وارد دانشگاه شد.

روز ۲۰ بهمن مدت فعالیتش در جبهه به پایان رسید اما در همان شب مزدوران بعثی در جبهه چزابه دست به حمله زدند و عده ای از برادران شهید شدند در اینجاست که برادر شهیدمان اسلحه را بر دوش می گیرد و به خط مقدم می رود و در روز ۲۲ بهمن شهادت نصیبش می شود و به آرزویش که لقاءالله است می رسد .

مهمترین خصوصیت او عشق خدمت به محرومان و مستضعفان و حالت خستگی ناپذیر وی بود همیشه سعی می کرد در دعای کمیل و نماز جمعه شرکت کند کارهایی را که انجام می داد سعی در بازگو نکردنشان داشت در برخوردها و سخنان وی حالت شوخی و طنز بود اما گاهی حالت غمی که از رنج سالهای کوتاه عمر پر ثمرش بود دیده می شد روح بی تاب او آرام و قرار نداشت عشق به حق و رضامندی خدا و خدمت به محرومان او را بسوی جبهه و عاشقان الله کشاند و عاقبت به سوی معبودش پر گشود و در جوار حضرت حق آرمید .



مختصری از زندگینامه شهید محمد رضا خلیلی

شهید محمد رضا خلیلی در سال ۱۳۳۷ در روستای کلاریجان در سوادکوه به دنیا آمد تولد محمد رضا با فقر مادی خانواده همراه بود و این مسئله خود عاملی بود که او را در کوره زندگی انسانی مقاوم و سرسخت به بار آورد و روح او را کاملاً صیقل می داد و این عامل باعث شد تا خود را وقف مردم زجر دیده کند شهید خلیلی دوران ابتدایی و راهنمایی را به خوبی در همان روستای کلاریجان سپری کرد و پس از آن برای دوره متوسطه به شهرستان زیراب و قائمشهر می رفت و پس از تمام کردن دوره متوسطه موفق به قبول در رشته تاریخ دانشگاه تربیت معلم شد .

نحوه اعزام به جبهه

زمانی که شهید چمران به شهادت رسید شهید خلیلی به علت اصابت ترکش به بازویش در بیمارستان بستری بود که پس از این واقعه دوباره تصمیم گرفت اعزام جبهه شود و می گفت من زنده باشم و بگردم و شهید چمران نباشد در عملیات بیت المقدس در مرحله اول و در مرحله دوم پس از فتوحات فراوان در تاریخ ۶۱/۱۲/۱۶ با خون خویش نام خونین شهر را خرم شهر نهاده و با عشقی فراوان به لقاء حق رسید .



مختصری از زندگی نامه شهید رمضان قلی پور روشن

شهید رمضان قلی پور روشن در سال ۱۳۴۵ در خانواده ای مذهبی در منطقه روشندان بابلسر دیده به جهان گشود.

فعالیت های شهید در دبیرستان و دانشگاه و ارگانه های انقلابی

شهید قلی پور دوران تحصیل را با موفقیت کامل پشت سر گذاشت و با زحمات زیادی توانست به دانشگاه در رشته ریاضی پذیرفته شود.

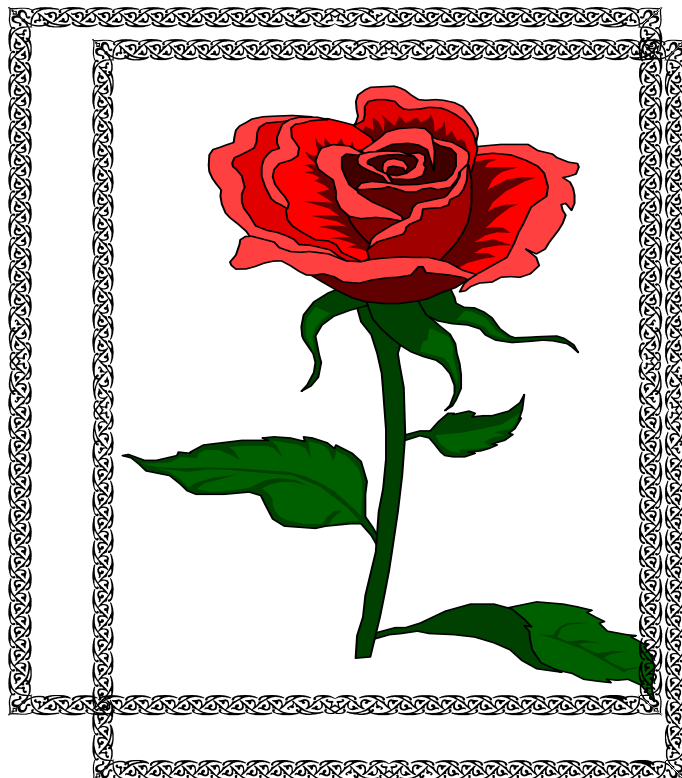
نحوه اعزام به جبهه

شهید قلی پور با همه مشکلات و وظیفه ای را که برگردن فرد انسانهاست فراموش نکرد از آغاز جنگ تحمیلی بطور متوالی در جبهه های جنگ حق علیه باطل حضور کامل داشته و با دشمن به مبارزه پرداخت تا اینکه در عملیات والفجر ۱۰ شرکت نموده و شربت شهادت نوشید .

فرازهایی از وصیت نامه شهید رمضان قلی پور روشن

حمد و سپاس مخصوص خداوند است که به ما نعماتی عنایت کرد به ما نعمت عقل کرامت فرمود تا بدان راه و رسم درست زیستن را بیاموزیم و بدان عمل کنیم و به ما چشم عطا کرد تا بوسیله آن حقایق جهان را از باطل تمیز دهیم از آنجا که خداوند رسالتی به سنگینی کوه بر عهده انسان گذاشت که آن را پذیرفت در حالیکه کوه از پذیرفتنش عاجز ماند پروردگارا ای ایزد دانا این جوانان به سوی تو می آیند شهادت

بهترین روش و بزرگترین خط جهت وارسته شدن و رسیدن به خداست ای خدای بزرگ اگر در پیشگاه درگاهت پلکهای چشمانم بیافتد و به آواز بنالم تا صدای من قطع گردد و به درگاه تو آنقدر بایستم تا پاهای من ورم کند و اگر همه عمر خاک زمین خورم و تا پایان آب خاکستر آلود آشامم و در فاصله بین اینها به ذکر تو گویا باشم تا زبانم کنده شود پروردگارا اگر مرا ببخشی نگیم که شایسته این بودم بلکه تو از رحمت و بخشش خود عمل نموده ای و اگر به کیفرم رسانی از روی اعمال خودم می باشد.



زندگی‌نامه برادر شهید ناصر کاظمی

شهید ناصر کاظمی در خانواده ای متوسط در تهران متولد شد دوره طفولیت و ابتدایی را مانند سایر کودکان محل گذراند در زمانی که دوران متوسطه را می گذراند شور و شوق عجیبی به اسلام و جامعه اسلامی پیدا کرد تا اینکه در سال ۱۳۵۶ در رشته تربیت بدنی دانشگاه تربیت معلم قبول شد ایشان تنها به درس خواندن اکتفا نکرد و در حین دانشجویی شغل شریف معلمی را برگزید و به خاطر علاقه شدیدی که به محرومان جامعه داشت فعالیت خود را متوجه مناطق جنوب شهر کرد و در اکثر مدارس جنوب شهر تهران به تدریس پرداخت در سال ۱۳۵۶ به هنگام تظاهرات مردم او که در ردیف جوانان فعال انقلاب بود به علت فعالیت های سیاسی در دانشکده تربیت بدنی دستگیر شد و مدتی را در زندان گذراند.

نحوه شهادت

سرانجام روز دوشنبه ۷ شهریور ۱۳۶۱ در حین پاکسازی یکی از روستاهای پیرانشهر به آزادی دیرینه خود دست یافت و به شهادت رسید . بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل سپاه پاسداران بر حسب وظیفه شرعی و اجتماعی در خرداد ۱۳۵۸ به عضویت این نهاد انقلابی درآمد نخست در شهر زابل مشغول خدمت شد با اوج گیری توطئه های آمریکا در مناطق مختلف کشورمان برای شکستن توطئه تجزیه خوزستان به خرمشهر اعزام شد پس از تلاش فراوان در این شهر فعالیت خود را متوجه شهر پاره کرد و با توجه به تجربیات و نتایجی که از فعالیت های خود داشت مسئولیت فرمانداری شهر پاوه را قبول کرد. پس از مدتی از پاوه به سنندج اعزام شد با تجربیاتی که بدست آورده بود مسئولیت فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کردستان را پذیرفت در این سمت فعالیتهای زیادی در تمام زمینه ها انجام داد که پاکسازی مناطق حساس و استراتژیک مانند جاده بانه سردشت کامیاران مریوان تکاب و آزادسازی بوکان و عملیتهای دیگر از آن جمله است .



زندگینامه شهید سحراب بخشی

سحراب در سال ۱۳۴۶ در یکی از روستاهای نزدیک قائم شهر (زیار محله) در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد. بعد از اتمام دوران دبیرستان در کنکور شرکت نموده و در رشته زمین شناسی دانشگاه تربیت معلم قبول شد تا اینکه در سال ۱۳۶۴ به درجه رفیع شهادت رسید .

فعالیت‌های شهید در ارگانه‌های انقلابی

وی دوران تحصیلی راهنمایی را در یکی از مدارس جویبار آغاز کرد و در همین سال بود که فعالیت‌های انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) بصورت گسترده آغاز شد شهید بخشی همراه با دیگر جوانان انقلابی در سالهای ۵۶ و ۵۷ برای سرنگونی رژیم پهلوی در تظاهرات شرکت می نمود

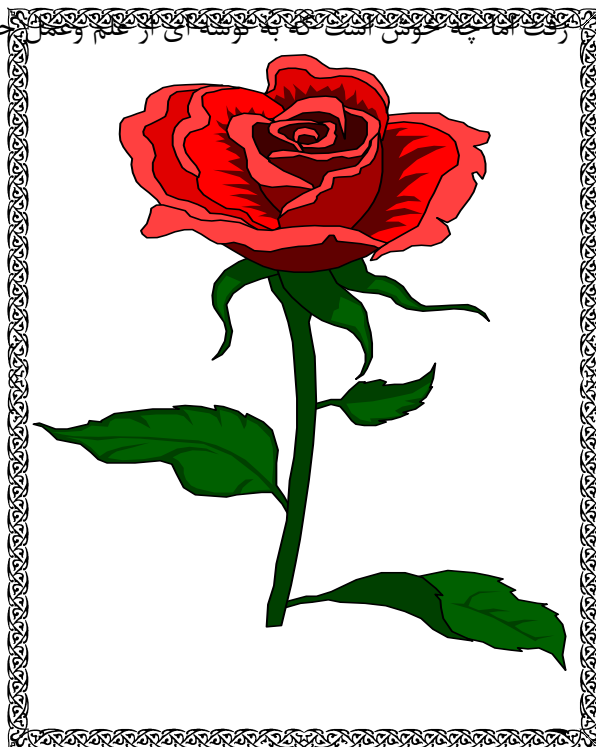
نحوه اعزام به جبهه

شهید سهراب بخشی همزمان با شرکت در جبهه بر علیه منافقین هرگز از جبهه نبرد با عوامل خارجی یعنی مبارزه با صدام و صدامیان غافل نبود او هم در صحرای گرم و سوزان جنوب وهم در کوه‌های سر به فلک کشیده غرب و سردسیر کردستان با دشمنان اسلام مبارزه کرد در مهر ماه ۱۳۶۱ برای اولین بار و اولین کسی بود که از منطقه پایین رود پشت روانه جبهه نبرد شد و به منطقه کردستان اعزام گشت در سال ۱۳۶۲ برای دومین بار اعزام جبهه بانه و سردشت شد و در سال ۱۳۶۴ برای سومین بار به مناطق جنوب اعزام گشت در همین سال بعد از پایان ماموریتش در کنکور شرکت کرده و در دانشگاه تربیت معلم پذیرفته شد بعد از شش ماه درس در دانشگاه این بار هم مثل همیشه گوش به فرمان امام امت وارد دانشگاه امام حسین همراه با راهیان کربلا اعزام عملیاتی جنوب شد در آخرین بار در عملیات کربلای ۴ در منطقه ام الرصاص با لباس غواصی شرکت نمود و به آرزوی دیرینه اش که همان شهادت در راه خدا بود رسید .

فرازهایی از وصیت نامه شهید

از انجایی که مسیر انسان باید به سوی خدا باشد و باید به کمال برسد بنده احساس کردم و می کنم که در جبهه زودتر به هدف می رسم به همین جهت بنده درس را کنار گذاشته و به سوی جبهه رهسپار شدم دفاع از اسلام واجب است بنده تکلیف انجام می دهم تحصیل علم برای این است که انسان مهذب شود آنوقت اگر درس مانع این کار شود آنوقت وای بر ما از همه می خواهیم که آخرت را برای

دینشان خراب نکنند خود سازی کنید همیشه بیاد مرگ باشید و خودتان را آماده کنید برای سفر آخرت این راهی است که ناگزیر باید رفت این چه خوشی است به خوشه ای از علم و عمل حرکت کنید

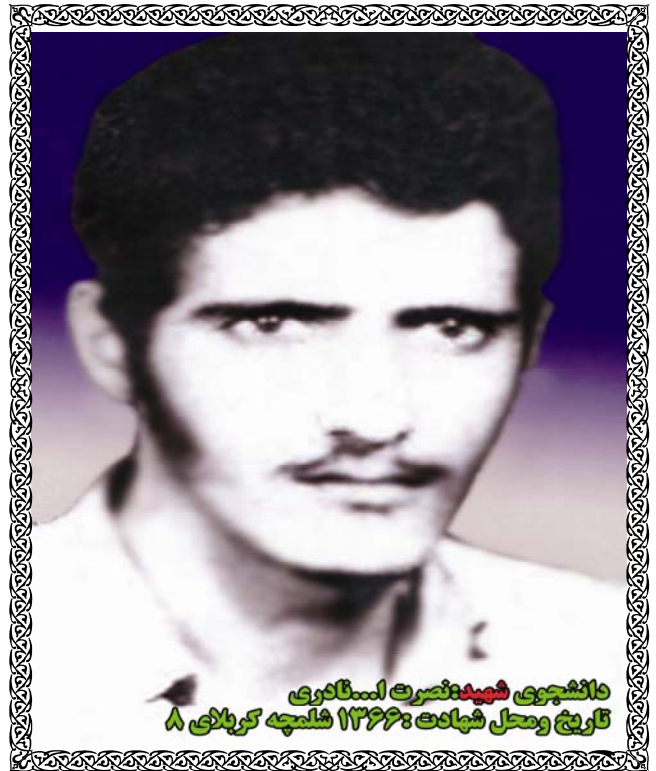


زندگینامه شهید عباس دهقانی محمد آبادی

شهید عباس دهقانی محمد آبادی در سال ۱۳۴۴ در روستای اسماعیل آباد شهریار که در ۲۴ کیلو متری جاده تهران واقع شده بدنیا آمد پس از گذراندن دوران کودکی دوره ابتدایی را در دبستان روستای زادگاهش به پایان برد و سپس برای طی مراحل بالاتر به بخش مرکزی رباط کریم رفت. و در سال ۱۳۶۴ در رشته دبیری تاریخ دانشگاه تربیت معلم قبول شد و در تاریخ ۶۷/۵/۵ در محله عراق به خرمشهر بعد از قبول قطعنامه ۵۹۸ بر اثر اصابت گلوله خمپاره به سنگر عباس دهقانی به درجه رفیع شهادت نائل شد .

تعداد دفعاتی که به جبهه اعزام شد و دفعات مجروحیت او :

در عملیات های مختلفی شرکت داشته و کلا شش بار به جبهه اعزام شده که در عملیات کربلای ۵ از ناحیه دست و پا مجروح شده است در عملیات بیت المقدس ۶ , کربلای ۴ , منطقه سر پل ذهاب , قصر شیرین و شلمچه همراه با مدافعان اسلام بر ضد دشمن متجاوز جنگ و جهاد نمود در عملیات بیت المقدس ۶ نیز از ناحیه پا سوختگی پیدا کرد و یک ترکش ریز هم به پیشانی او اصابت کرده است .



زندگی‌نامه شهید نصرت الله نادری

شهید نصرت الله نادری در سال ۱۳۴۴ در شهرستان چالوس در خانه ای قدیمی چشم به جهان گشود پدر ایشان مردی زحمت کش و عابد بود از همان اوان طفولیت فرزندان را با ذکر نام خدا آشنا می کرد و بسیار سخاوتمند بود مادر شهید زنی مؤمنه و دلسوز بود که تمام غم و غم او تربیت فرزندان و همکاری با همسرش برای گذران امور زندگی بود.

دفعات اعزام به جبهه

اولین بار در حالیکه در سال چهارم دبیرستان تحصیل می کرد به جبهه اعزام شد و پس از بازگشت در همان سال (۱۳۶۳) در کنکور دانشگاه در رشته دبیری شیمی قبول شده و چندین بار هم از طریق دانشگاه به جبهه اعزام شد .

نحوه شهادت

در فروردین سال ۱۳۶۶ در سرزمین مقدس شلمچه در حین عملیات کربلای ۸ به مقام رفیع شهادت که واقعا در خور او بود رسید روحش شاد و یادش گرامی باد .

فراز هایی از وصیت نامه شهید نصرت الله نادری

بسم الله الرحمن الرحيم

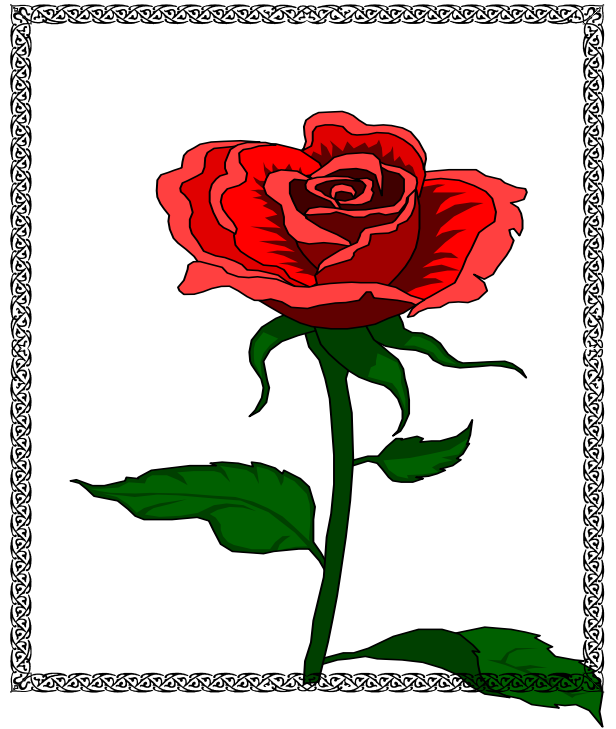
ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

و مپنداريد آنان که در راه خدا کشته شده اند مردگانند , بلکه زنده اند و نزد پروردگار خویش روزی می خورند .

این وصیت نامه ای است که از من روسیاه و حقیر درگاه خداوندی نصرت الله نادری فرزند سبحان .

پس شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و معبودی جز او نمی باشد و اینکه حضرت محمد (ص) آخرین رسول او و آخرین پیامبران است و علی ابن ابی طالب و یازده فرزند معصومش جانشینان بر حق رسول خداوند و عصر غیبت امام زمان،

گواهی می دهم که اب ت الله العظمی امام خمینی به نیابت ایشان رهبری شیعیان جهان را بر عهده دارند قبل از هر چیز از اینکه یک بار دیگر خداوند لطفی به این بنده حقیرش نموده تا در جبهه های حق علیه باطل حضور پیدا کنم سپاسگذارم باشد که انشاءالله موجب خشنودی ولیعصر و نائب بر حقش امام خمینی و امت شهید پرور ایران گردد .



زندگینامه شهید محمد رضا سعادت

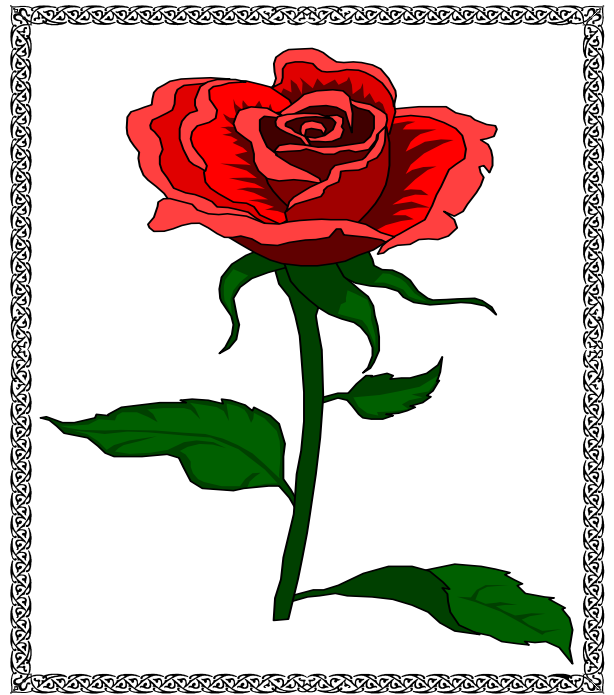
محمد رضا سعادت در سال ۱۳۳۸ در خانواده ای مذهبی در شهر تهران بدنیا آمد ایشان در سن ۵ سالگی از نعمت پدر محروم شدند و با خواهر و مادرشان زندگی می کردند با شروع انقلاب نیز با ملت غیور ایران همگام و همراه بودند و بعد از پیروزی انقلاب یکی از عناصر فعال و متعهد بودند در سال ۱۳۵۸ در رشته فیزیک دانشگاه تربیت معلم قبول شد در مهر ۱۳۶۰ ازدواج نمود اولین فرزند ایشان در سال ۱۳۶۱ به نام عیسی و دومین فرزند ایشان در سال ۱۳۶۴ بدنیا آمد تا اینکه در تاریخ ۶۶/۱/۲۰ در عملیات کربلای ۵ زمانی که فرزند دوشم یکسال و چهار ماه بیشتر نداشت به درجه رفیع شهادت نائل آمد ناگفته نماند که دو یادگار ایشان عیسی و محسن هم اکنون از قاریان و حافظان قرآن می باشند .

نحوه اعزام به جبهه

شهید محمد سعادت در جبهه هایی کردستان حضور فعالی داشتند در عملیات فاو و والفجر ۸ شرکت داشتند و در پدافند عملیات نیز حاضر می شدند در اواخر سال ۱۳۶۵ با وجود مسئله دانشگاه و همسر و فرزندان به منطقه رفتند حدود دو ماهی در گردان حمزه از لشکر حضرت رسول (ص) بودند بعد از دو ماه مرخصی آمدند تا اینکه در سال ۱۳۶۶ به شهادت رسیدند .

فرازهایی از وصیت نامه شهید

مسجد مدرسه دانشگاه و همه جا باید سنگر فعالیت و تلاش باشد این شما هستید که باید کسب علم و تخصص و در کنارش رشد عقیدتی و فکری و داشتن روحیه انبیاء و شهادت طلبی کمبودهای جمهوری اسلامی را جبران کنید خدای نخواستہ نگذارید سرنوشت انقلاب در دست عناصری بی تفاوت بیافتد که این گناهی است بس بزرگ و نابخشودنی شهیدان می روند و امانت در دست شما می سپارند که از آن به خوبی پاسداری کنید و این امانت الهی را به سرمنزل مقصود برسانید.

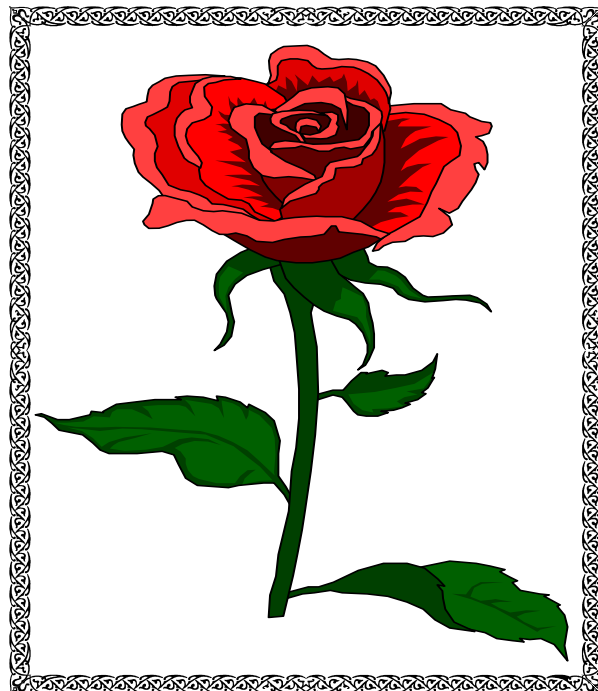


تولد: ۱۳۲۳

شهادت: ۱۳۵۷

مختصری از زندگینامه شهید مصطفی صفایی

وی در سال ۱۳۲۳ در تهران دیده به هستی گشود دوران کودکی را در جوی اسلامی و مذهبی سپری کرد و با عشق به اسالم و قرآن بزرگ شد او به انجام تکالیف مذهبی اهمیت می داد و همیشه به خواندن قران و نهج البلاغه اشتغال داشت برای آگاهی بخشیدن به نسل جوان زحمات زیادی متحمل می شد و همیشه در محیط تحصیلش دوستان را به راه امام (ره) دعوت می کرد او که دانشجوی سال آخر دانشگاه تربیت معلم بود پس از تلاشهای فراوان پیروزی انقلاب اسلامی را نظاره گر شد و به پاسداری از دستاوردهای نهضت پرداخت اما روز ۵۷/۱۲/۱۷ به شهادت رسید .

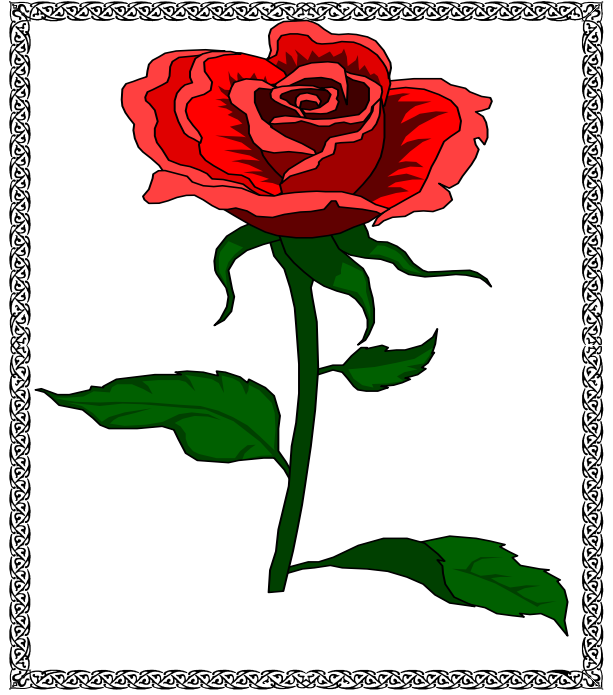


مختصری از زندگینامه

عبدالحمید رحیمی ندوشن

شهید ندوشن در سال ۱۳۵۹ دیپلم گرفت و همان سال به خدمت سربازی رفت و دو سال خدمت را در نیروی دریایی گذراند و سال ۱۳۶۲ معلم امور تربیتی شد بعد از چهار ماه در بهمن ۱۳۶۲ در دانشگاه تربیت معلم رشته زبان انگلیسی قبول شد سال ۱۳۶۶ فارغ التحصیل شده و با وجود اینکه در سال ۱۳۶۵ سه ماه به جبهه رفته بود باز حال و هوای جبهه در سر داشت اوائل اردیبهشت ماه ۱۳۶۷ بی خبر به جبهه رفت و در پنجم خرداد ماه در شلمچه در خط اول مفقود شد و تا به حال هیچ خبری از او به دست نیامده است .

خصوصیات روحی شهید را پدرش چنین روایت می کنند : اینجانب محمد علی رحیمی ندوشن پدر مفقود عبدالحمید ندوشن دارای چهار دختر و یک پسر مدیر عامل شرکت تعاونی روستای ندوشن یزد و هر ماه سه هزار تومان حقوق بنده است از دارایی بجز یک خانه و یک باغ کوچک چیز دیگری ندارم و الحمد لله زندگیم را با آبرومندی اداره می کنم و از خداوند می خواهم که پسرم صحیح و سالم بیاید من فقط می دانم که سال به دوازده ماه شش ماه ان را روزه دار بود و شبها برای نماز شب برمی خواست.

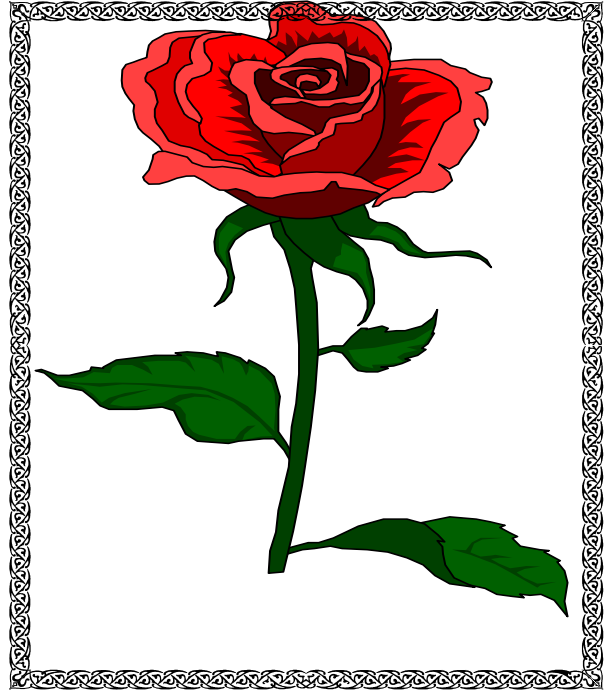


شهید سید حبیب مرتضوی

شهادت: ۱۳۶۷

مختصری از زندگی نامه سید حبیب مرتضوی

شهید مرتضوی در سال ۱۳۶۴ در رشته الهیات در دانشگاه تربیت معلم تهران پذیرفته شد و در ۶۷/۴/۳ در پاسگاه زید به درجه رفیع شهادت نائل گشت.



شهادت: ۱۳۶۵

زندگینامه شهید حافظ آبروشن

شهید حافظ آبروشن به راستی از سلاله خوبان بود روح بزرگوارش و صداقت بی پایانش را نمی توان در قالب کلمات گنجانند . تمام حرکات او حاکی از شناخت کامل اسلح راستین بود . او قدمی بر نمی داشت و کلمه ای بر زبان جاری نمی کرد که ارزشهای اسلامی نشات نگرفته باشد . از سنین ۱۰ سالگی او را در خلوت می دیدن که با چه علاقه ای قرآن خواندن را آموخت . انسان در مقابلش احساس کوچکی و عجز می نمود . در محیط کارش محبوب دانش آموزان نابینایش بود . در مراسم عزایش چنان این کودکان از فراق استاد همرازشان ناله می کردند گویی تهی از هستی شده بود .

او با وجود اینکه دخترش سمیه را بسیار دوست داشت ، اما روزی پیام امام بزرگوار داشتند که فرموده بودند رفتن به جبهه تکلیف است . دیگر قرار و آرام نداشت ، دست از ادامه تحصیل برداشت و با وجود نیاز مبرم به وجودش در محیط کار قرار نداشت ، آموزش نظامی و همانطور کمکه های اولیه را آموخت و با اصرار خودرابه جبهه رساند . شهید بزرگوار با اینکه در خط اول جبهه بود ولی چنان در روزهای مرخصی با آرامش و متانت با خانواده برخورد می کرد ، گویی هیچ جای نگرانی نیست و ما گاهی تصور می کردیم ، ایشان مثل دفعات قبل در پشت جبهه تبلیغ می کنند . تا اینکه در روز ۱۹ فروردین خبر شهادت او به ما رسید . دوستان شهید می گفتند : وقتی شهید بزرگوار مشغول کمک به مجروحی بود خمپاره بر کمرش اصابت کرد .

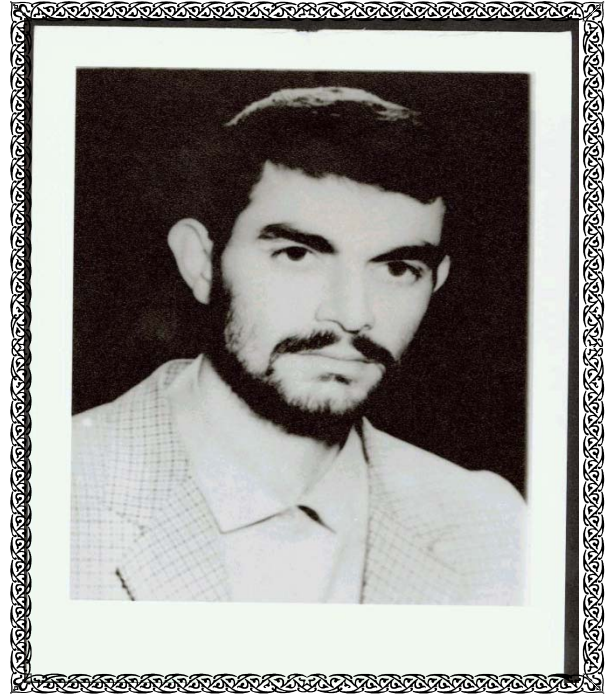
وصیت نامه شهید

بسمه تعالی

((اللهم اغفرلی و ارحمنی و تب علی انک انت التواب الغفور الرحیم . اللهم رضا برضاک))

خدایا بنا به وظیفه و تکلیفی که در خود و نسبت به اسلام و دین کاملت داشتم ، خود را به جبهه رساندم . از تو به حق لطف و کرمت ، مغفرت و رحمت مسئلت می نمایم .

از بازماندگان نزدیک تقاضا می کنم به دلیل شک و تردیدی که از گذشته های دور در مورد فریضه نماز و روزه دارم به میزان دو یا سه سال نماز و روزه قضا برایم خوانده شود .



زندگینامه شهید طهماسب شیخ حسنی

شهید طهماسب شیخ حسنی در سال ۱۳۳۵ در آبیگ قزوین به دنیا آمد سالهای ابتدایی تا سوم دبیرستان را در سالهای سیاه ستمشاهی و سقوط در دروازه پوشالی تمدن بزرگ در آبیگ قزوین و دیپلم دبیرستان را در شهرستان قزوین دریافت نمود . در سال ۱۳۵۹ به آموزش و پرورش رفته تا در خدمت انقلاب نقش مؤثری ایفا نماید . با شروع جنگ تحمیلی به مقابله با دشمن کافر شتافت . عملیات فتح المبین ، بیت المقدس ، رمضان ، والفجر مقدماتی جزء فاتحان بود . در حمله های بزرگ فتح المبین مجروح و دست چپش از کار افتاد . شیخ حسنی در سال ۱۳۵۸ ازدواج کرد . اما وجود خانواده ای با دو فرزند کوچک هم نتوانسته بود او را از رفتن باز دارد . در سال ۱۳۶۳ به دانشگاه در رشته فیزیک راه یافت . لکن به علت گرفتاری های زیاد یک سال بعد از پذیرفته شدن نتوانست به کلاسهای درس برود . سرانجام آخرین بار در عملیات سرنوشت ساز والفجر ۸ به شهادت رسید .

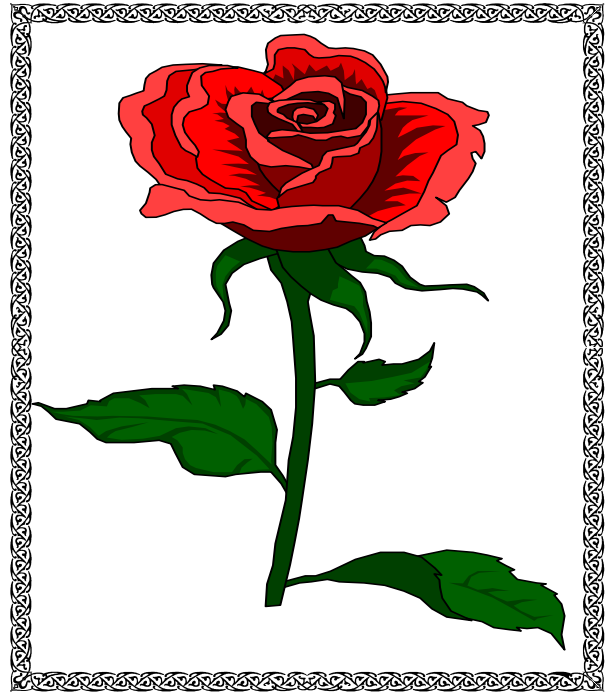
مسئولیت های شهید

مسئول کمیته انقلاب اسلامی در اول انقلاب و پس از پیروزی مردم ، مسئول توزیع ارزاق عمومی شهر ، عضو فعال شورای مرکزی انجمن اسلامی شهر ، مدیر عامل شرکت تعاونی مصرف کارمندان دولت ، عضو بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ، عضو هسته مرکزی حزب جمهوری در زمان وجود آن ، خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی در جبهه ، معلم قرآن ، فعالیت در کلیه امور رزمی بخصوص رزم با آرپی جی ، شرکت فعال در امور تبلیغی و ارشادی .

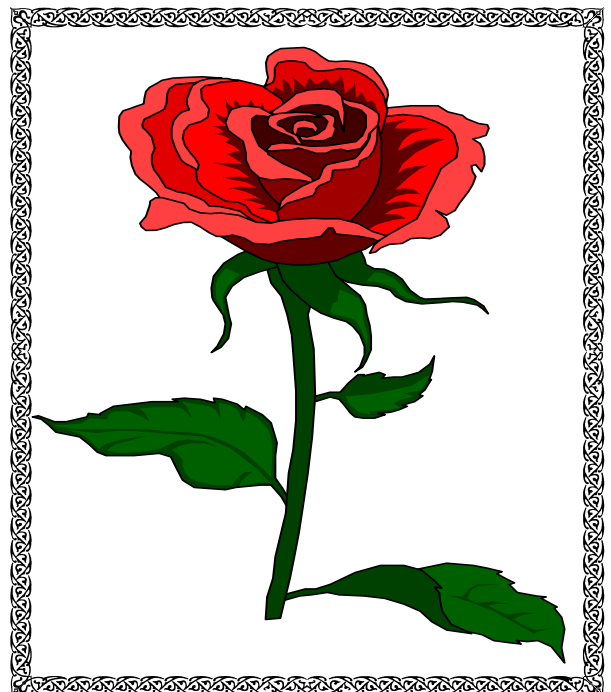
خاطراتی از شهید از زبان مادر ، فرزندان و دوستان

مادر شهید :

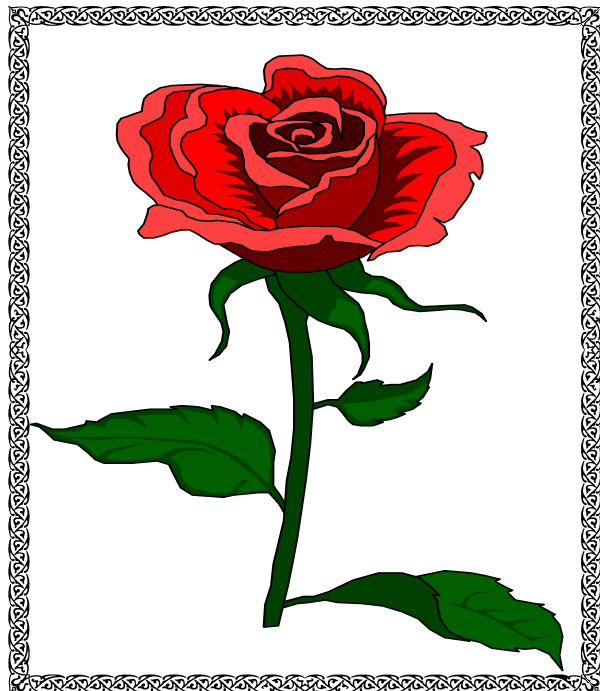
مادر شهید نقل می کند که روزی انگلستان دست طهماسب به واسطه کنجکاوی در امر موتور پمپ بنزین به شدت آسیب دید ، بطوریکه در آستانه قطع شدگی بود اما با مراقبت بسیار بهبود یافت و چند سال قبل از شهادتش دست دیگرش تیر خورد و اعصاب حسی و حرکتی آن از کار افتاد و دستش معلول شد . یک بار نیز در کودکی چنان به بیماری میکروبی دچار شد که دیگر امید بهبودی اش نمی رفت و پدرش به من دلداری می داد که اگر از دست رفت در مطب دکتر بیتابی نکن و وقتی به خانه رسیدیم ناراحتی خود را آشکار کن .



زندگینامه شهید کیخسرو پهلوان
مختصری از زندگینامه شهید کیخسرو پهلوان
نام پدرش یدالله بود. شهید در سال ۱۳۵۸ در رشته فرهنگ اسلامی دانشگاه تربیت معلم پذیرفته و به دانشگاه راه یافت.



زندگینامه شهید کاظم مهدی پور
مختصری از زندگینامه شهید کاظم مهدی پور
شهید در سال ۱۳۶۴ در رشته فیزیک وارد دانشگاه شد و در عملیات والفجر ۸ تا کربلای ۸ به شهادت رسید.



زندگینامه شهید حسن رجبعلی پور گزچشمه

مختصری از زندگینامه شهید

نام پدرش رضا بود. شهید رجبعلی پور در سال ۱۳۶۴ در رشته تاریخ وارد دانشگاه شد و در عملیات کربلای ۴ شربت شهادت را نوشید.